

"بازنگری در سیاست خارجی" ادعای توخالی روحانی

هر تلاش هیئت حاکمه برای غلبه بر بن‌بست‌هایی که با آن روبه‌روست، به علت تضادهای درونی جمهوری اسلامی با موانع و بن‌بست‌های جدیدی برخورد می‌کند. شیوه برخورد به نزاع هسته‌ای و نهاد تصمیم‌گیرنده آن در مذاکرات، به یک معضل جدید رژیم تبدیل شده است. در دوران احمدی نژاد بر سر شیوه برخورد جمهوری اسلامی به این نزاع و نهادی که ظاهراً تصمیم‌گیرنده آن بود، اختلاف قابل ملاحظه‌ای وجود نداشت. اکنون، اما با به قدرت رسیدن روحانی، نزاع هسته‌ای به نزاع و مجادله درونی رژیم منجر شده است.

روحانی که می‌داند با ترکیب کنونی شورای امنیت ملی، قدرت تصمیم‌گیری و مانور بر سر این مسئله را در مذاکره با قدرت‌های جهانی نخواهد داشت، برای پیشبرد سیاست خود در عرصه بین‌المللی، در تلاش است، ابتکار عمل و تصمیم‌گیری در مورد نزاع هسته‌ای را از دست شورای امنیت ملی درآورد و در دست خود متمرکز سازد. او به این استدلال متوسل شده است که مسائل مربوط به پرونده هسته‌ای در زمره سیاست‌های کلی رژیم نیست، بنابراین حل و فصل آن بر عهده اوست و باید به وزارت امور خارجه تحت امر وی واگذار گردد. اما اعضای شورای امنیت ملی رژیم که عمدتاً متشکل از سران و فرماندهان ارگان‌ها و نهادهای سیاسی، نظامی و امنیتی وابسته به گروه‌های رقیب است، با این انتقال مرکز تصمیم‌گیری به مخالفت برخاسته‌اند. از همین‌روست که هنوز نه توافقی بر سر نماینده جمهوری اسلامی در مذاکرات صورت گرفته و نه تاریخی برای از سرگیری این گفتگوها تعیین شده است.

روشن است که بالاخره، باند‌های درونی رژیم ناگزیرند بر سر این نزاع درونی‌شان به نحوی به توافق برسند، اما همین اختلاف و نزاع نشانه آشکاری از لاینحل بودن معضلی است که جمهوری اسلامی با آن دست به‌گریبان می‌باشد. واقعیت قضیه این است که پرونده هسته‌ای، گروگان نزاع جمهوری اسلامی با قدرت‌های جهانی در مورد سیاست خارجی است. بنابراین نه می‌تواند مجزا از کل نزاع مرتبط با سیاست خارجی حل و فصل گردد و نه گروه‌های رقیب روحانی حاضرند قدرت تصمیم‌گیری بر سر این مسئله را از دست بدهند.

شکی نیست که جمهوری اسلامی عقب‌نشینی پیرامون این مسئله را در اساس پذیرفته است، اما حد و حدود این عقب‌نشینی برای جناح‌های درونی هیئت حاکمه یکی نیست. از دیدگاه

با این سیاست‌های اقتصادی ۱۰۰ روز که نه ۱۰۰۰ روز هم نتیجه‌ای نخواهد داد

در روزهای اخیر دولت روحانی با همراهی مجلس و دیگر ارگان‌های حکومتی تبلیغ زیادی به‌راه انداخته‌اند که گویا مهم‌ترین دغدغه دولت روحانی تامین معیشت توده‌های مردم است. روز دوم شهریور روحانی با بیان این‌که کارگروهی را مشخص می‌کند تا ظرف ۱۵ روز همه موانعی را که در مسیر اشتغال، تحرک اقتصادی، صنعت، کشاورزی و خدمات وجود دارد بررسی و راهکارها را ارائه کند، گفت: "حتماً در ۱۰۰ روز اول اقدامات ضروری را در این زمینه انجام داده و محصول آن را به اطلاع ملت خواهیم رساند". وی پس از برگزاری اولین جلسه هیات دولت با وزرای جدید نیز خطاب به خبرنگاران گفته بود: "به‌طور ویژه در خصوص کالاهای اساسی مورد نیاز مردم تصمیماتی اتخاذ شد که با اجرای این تصمیمات مردم در ماه‌های آینده سال، مشکلی در این زمینه نخواهند داشت".

در صفحه ۳

وزیر کار کیست و چه برنامه‌ای برای کارگران دارد؟

جمهوری اسلامی پست‌های متعدد و خصوصاً پست‌های کلیدی و مهمی را برعهده داشته است که از جمله می‌توان به این سمت‌ها اشاره کرد؛ معاون وزارت اطلاعات در زمان تصدی ری شهری و دولت به‌اصطلاح سازندگی تا سال ۷۴، معاون حقوقی و پارلمانی وزارت اطلاعات، عضو سپاه و مسئول اطلاعات سپاه در استان‌های شمال ایران، مدیرکل اطلاعات آذربایجان شرقی، عضو شورای فرماندهی پایگاه تهران و منطقه سه کشور و قرارگاه حمزه و سیدالشهدا، رئیس دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی، مسئول اجرائی شورای عالی امنیت ملی از ۷۴ تا ۸۴.

در صفحه ۵

علی ربیعی که به عنوان وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی از سوی حسن روحانی به مجلس معرفی شده بود، با ۱۰۰ رای مخالف، ۲۱ رای ممتنع و ۱۶۳ رای موافق از مجلس ارتجاع رای اعتماد گرفت. ربیعی اگرچه به عنوان یک چهره اطلاعاتی - امنیتی و یکی از عناصر سرکوب‌گر فعال رژیم برای کارگران ایران چندان ناشناخته نیست، اما پیش از آن‌که ببینیم این مقام امنیتی در جایگاه وزیر کار چه برنامه‌ای برای کارگران و در حوزه مسائل کارگری دارد، بد نیست نگاهی گذرا به سوابق کسی که اکنون بر مسند وزارت کار نشسته است داشته باشیم.

علی ربیعی در دستگاه سرکوب و امنیتی رژیم

چرا اعتصابات کارگران در فازهای ۲۲، ۲۳ و ۲۴ بیشتر ناموفق است!؟

سپاه پاسداران، بم‌تابه پاسداران سرمایه، همانند اختاپوسی خون‌آشام بر روی فزهای ۲۳، ۲۲ و ۲۴ پارس جنوبی، هم به عنوان کارفرما هم به عنوان پیمانکار چنگ انداخته است. حتی پیمانکاران دست دوم و سوم که در اینجا مشغول اجرای کار هستند، عموماً سوابق سپاهی دارند و قبلاً پاسدار بوده‌اند، یا اینکه افرادی جیره‌خوار سپاه پاسداران و بنحوی وابسته به این مرکز قدرت نظامی- اقتصادی می‌باشند که مشغول غارت و چپاول ثروت و مکیدن خون کارگران شاغل در این پروژه هستند. کارگران شاغل در این پروژه فاقد کمترین امکانات رفاهی هستند. از رهگذر همین استثمار شدید و فشار بر روی کارگران و کمبود امکانات است، که ما کمترین روزی را شاهد هستیم که در گوشه

یادداشت‌های سیاسی

انقلاب نیمه کاره مصر به کدام سمت می‌رود؟

در صفحه ۱۲

کنگره ملی ناسیونالیست‌های کرد و سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله)

در صفحه ۹

مردم سوریه همچنان قربانی نظم ضد انسانی سرمایه‌داری

در صفحه ۱۰

"بازنگری در سیاست خارجی" ادعای توخالی روحانی

روحانی، نزاع هسته ای مسئله ای جدا از سیاست های کلی رژیم در عرصه مناسبات بین المللی و سیاست خارجی ست، بنابراین هرگونه عقب نشینی را در برمی گیرد، اما برای گروه های رقیب وی و از جمله شخص خامنه ای، این عقب نشینی محدوده ای دارد که فراتر رفتن از آن به عقب نشینی های پی در پی در سیاست خارجی خواهد انجامید و به اصطلاح اصول کلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را زیر سؤال خواهد برد. لذا بسیار بعید به نظر می رسد که روحانی بتواند سیاست مطلوب خود را پیش ببرد و این نیز نامعلوم است که حتی بتواند وزیر امور خارجه خود را به عنوان نماینده جمهوری اسلامی در مذاکرات تعیین کند. از همین روست که ظریف، وزیر امور خارجه روحانی در گفتگوی تلویزیونی اخیر خود گفت: این که چه میزان وزارت امور خارجه در بحث هسته ای نقش داشته باشد، چیزی ست که رئیس جمهور و مقامات عالی نظام باید در مورد آن تصمیم گیری کنند. اگر کس دیگری هم باشد به او کمک می کنیم. ظرف یکی دو هفته آینده در مورد مذاکره کننده هسته ای تصمیم گیری خواهد شد.

اما چنانچه از شواهد برمی آید و روحانی نتواند در این عرصه سیاست خود را پیش ببرد، از هم اکنون کل برنامه و سیاست های وی با شکست روبه رو شده است. چرا که از دیدگاه وی همان طور که به هنگام رای اعتماد به وزیر امور خارجه اش در مجلس گفت "کلید حل مشکلات در دروه شرایط کنونی سیاست خارجی است". یعنی او حل کل مشکلات و معضلات رژیم را با حل معضلات سیاست خارجی رژیم مرتبط دانست.

البته این ادعا یک گزاف گوئی ست. سیاست خارجی پرتشنج جمهوری اسلامی، یک عامل تشدیدکننده "مشکلات" جمهوری اسلامی ست، اما اساس و ریشه این "مشکلات" یا به عبارت دقیق تر، بحران ها و بن بست های داخلی جمهوری اسلامی، در تضادهای داخلی، در ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران و نظام سیاسی پاسدار نظم سرمایه داری قرار دارد.

بحران اقتصادی که مهم ترین معضل جامعه ایران است، همزاد جمهوری اسلامی ست. این بحران حتی در شرایطی که لحظه ای تعدیل شده، همواره وجود داشته و لاینحل باقی مانده است. علت آن هم نخست در تضادهای ساختار اقتصادی جامعه ایران است که بحران رکود - تورمی مزمن را به جزء لاینجزایی از این ساختار تبدیل کرده است. علت دیگر آن سیاست های اقتصادی نئولیبرال طبقه حاکم است که از دوره زمامداری رفسنجانی تحت عنوان سیاست "تعدیل" ظاهرا برای حل بحران به مرحله اجرا درآمد، اما به ویژه در دوره چهارساله دوم او، چنان بحران را تشدید کرد که پیش از آن سابقه نداشت. به علت دیگر هم در تداوم و تشدید این بحران می توان

اشاره کرد و آن تضاد میان ساختار اقتصادی و رویای سیاسی دولت مذهبی ست. به عبارت دیگر همانا موجودیت خود جمهوری اسلامی عامل تشدید بحران بوده و هست. در طول این سال ها نه سیل سرمایه های انحصارات بین المللی در دوره رفسنجانی و خاتمی توانست بحران را حل کند و نه درآمد سالانه متجاوز از ۱۰۰ میلیارد دلار از نفت در دوره احمدی نژاد. بنابراین پوشیده نیست که برخلاف ادعای طبقه حاکم ایران و قدرت های امپریالیست که می کوشند تحریم ها را علت بحران ها و وخامت اوضاع اقتصادی معرفی کنند و روحانی هم آن را به پرچم سیاست خود تبدیل کرده است، بحران اقتصادی پیش از نزاع هسته ای و تحریم ها با حدت و شدت ادامه داشته و پس از اجرای سیاست نئولیبرال آزادسازی قیمت ها به اوج خود رسید. تحریم های اقتصادی فقط یک عامل تشدیدکننده در مرحله معینی از ادامه این بحران بود.

پوشیده نیست که دقیقا به خاطر ادامه و تشدید این بحران در سراسر دوران موجودیت جمهوری اسلامی ست که وضعیت مادی و معیشتی طبقه کارگر و عموماً توده های زحمتکش سال به سال وخیم تر شد و سطح معیشت آن ها به درجه ای تنزل کرد که دیگر هرگز نتوانست، به پیش از دوران استقرار جمهوری اسلامی برسد.

این بحران توام با خود، در طول تمام این دوران، عواقب و معضلات اجتماعی متعددی برای مردم ایران به بار آورده است که فقر و بیکاری وحشتناک، رشد و گسترش اعتیاد، تن فروشی، تکدی گری، کودکان کار و خیابانی، زورگیری و رشد انواع و اقسام جرم و جنایت، نمونه های بارز آن هستند. یابوه گویی ست که علت و راه حل این معضلات اجتماعی جامعه ایران در خارج از مرزهای کشور جستجو شود و ادعا شود "کلید حل مشکلات در دروه شرایط کنونی ما، سیاست خارجی است".

یکی دیگر از معضلات مردم ایران حاکمیت رژیم اختناق و سرکوب و سلب آزادی ها و حقوق دمکراتیک مردم است که رابطه ی لاینفکی با استبداد ذاتی دولت دینی حاکم، موجودیت جمهوری اسلامی ایران دارد و نه سیاست خارجی رژیم.

لذا، از جهات مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روشن است که ادعای روحانی مبنی بر این که "کلید حل مشکلات ما در دوره شرایط کنونی، سیاست خارجی است." جز یابوه سرایی چیز دیگری نیست. او خیلی که موفق باشد، فقط می تواند درآمد دولت از نفت را افزایش دهد و هزینه های دستگاه دولتی را که اکنون به مشکل برخورد کرده است، تامین کند، اما بحران ها و معضلات توده های مردم ایران یا به ادعای وی "مشکلات" به جای خود باقی خواهد ماند.

اما ببینیم با این اهمیتی که روحانی به عرصه

سیاست خارجی جمهوری اسلامی برای حل مشکلات رژیم می دهد، آیا می تواند معضلی از معضلات را در این عرصه حل کند؟

اشاره شد که او حتی بر سر مسئله چگونگی مذاکره پیرامون نزاع هسته ای با مشکل روبه روست، تا چه رسد به سیاست خارجی. روحانی می گوید از آنجایی که کلید حل مشکلات، در سیاست خارجی ست، خواهان "بازنگری در سیاست خارجی" جمهوری اسلامی ست. اما این بازنگری از دیدگاه او به چه معناست؟ به این معناست که در استراتژی سیاست خارجی تغییری رخ نخواهد داد، آنچه که تغییر خواهد کرد تاکتیک است. لذا می افزاید: "بازنگری در سیاست خارجی به معنای تغییر در اصول نیست، اما شیوه ها و تاکتیک ها باید تغییر کنند." وزیر خارجه وی، این سیاست را مبسوط تر توضیح می دهد و می گوید: "اصول سیاست خارجی توسط قانون اساسی، فرمایشات امام راحل، رهنمودهای رهبری و اسناد بالا دستی تعیین شده و مبنای روابط بین المللی جمهوری اسلامی را تشکیل داده و تغییر هم نخواهد کرد. اما شرایط بین المللی این نیاز را ایجاد می کند که همه دولت ها در درون خود، روش و گفتار خود را متناسب با تحولات بین المللی تعریف کنند."

به این "بازنگری" که نگاه شود، کاملا آشکار است که چیزی در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی تغییر نخواهد کرد، مگر گفتار. پان اسلامیسیم که اساس و بنیان سیاست خارجی دولت دینی حاکم بر ایران است، به حسب اصول قانون اساسی، مواضع خمینی، دستورالعمل های و مصوبات پیشین رژیم در این عرصه همچنان استراتژی جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی باقی می ماند. در چارچوب این استراتژی یا اصل کلی سیاست خارجی، جمهوری اسلامی وظیفه خود می داند که برای توسعه و گسترش اسلام گرایی در جهان تلاش کند، از گروه ها و جنبش های اسلام گرا حمایت نماید و برای استقرار دولت های دینی اسلامی به ویژه از نوع فرقه شیعه، از هیچ اقدامی فروگذار ننماید. آشکار است که این استراتژی، توسعه طلبانه، تجاوزگرانه، ماجراجویانه، برتری طلبانه و جنگ طلبانه است. از همین روست که از آغاز پیدایش جمهوری اسلامی در ایران، مناسبات این دولت با دولت های منطقه ی خاورمیانه و قدرت های جهانی، پیوسته با تشنج، درگیری و کشمکش های حاد همراه بوده است. رژیم های عربی منطقه خاورمیانه که از کمک ها و حمایت های سیاسی، مالی و نظامی به گروه های رقیب اسلام گرای خود احساس خطر می کنند و اقدامات جمهوری اسلامی را مداخله ی آشکار در امور داخلی خود می دانند، در طول این سال ها همواره با رژیم حاکم بر ایران درگیری و نزاع داشته اند. لذا مناسبات آن ها با جمهوری اسلامی بلاانقطاع با تشنج و وخامت روزافزون همراه بوده است. رژیم اسرائیل که ایندولوژی و هژمونی طلبی جمهوری اسلامی را خطری جدی برای موجودیت خود می داند و از

با این سیاست‌های اقتصادی ۱۰۰ روز که نه ۱۰۰۰ روز هم نتیجه‌ای نخواهد داد

قرار است که در روزهای آینده در اولین گام وزارتخانه‌هایی چون وزارت "اقتصاد و دارایی"، "صنعت، معدن و تجارت" و "کار، تعاون و رفاه اجتماعی"، برنامه‌ی ۱۰۰ روزه‌ی خود را برای مقابله با مهم‌ترین معضلات اقتصادی، کنترل گرانی، تورم، بیکاری و نیز بهبود معیشت مردم ارائه دهند. حتی جهانگیری معاون اول روحانی در مراسم معارفه ریعی وزیر جدید کار از احیاء واحدهای تولیدی تعطیل و نیمه تعطیل و بازگشت به کار افراد بیکار شده به عنوان یک اقدام اولیه، اضطرابی و مهم نام برد. از سوی دیگر، برخی از اقتصاددانانی که همواره گرد جریان حاکم بوده‌اند، با کشیدن هورا و ابراز رضایت، از توسعه و رشد اقتصادی در سال‌های پیش‌رو سخن رانده و گاه آن را با نام "توسعه ایرانی" می‌آریند. اقتصاددانانی که همچون وزیر کنونی اقتصاد یعنی علی طیب‌نیا که او را "متخصص ضد تورم" نامیده‌اند (آن‌هم در کشوری که بالاترین نرخ تورم را در دنیا دارد)، کم‌بیش در تمام دوران حکومت اسلامی در تدوین سیاست‌های اقتصادی نقش داشته و سیاست‌های‌شان حتی در شرایطی که وضعیت اقتصادی ایران تا این اندازه وخیم نبود و حداقل در سایه‌ی درآمدهای نفتی، دولت از توان مالی بسیار بهتری برخوردار بود، نتوانست چارساز کشتی در هم‌شکستگی اقتصاد ایران شود.

اما جدا از تمامی این مباحث، امروز برای یک کارگر یا معلم و دیگر زحمتکش‌ها جامعه که دریافتی‌شان تکافوی حتی نیمه‌ی از نیازهای‌شان را نمی‌کند، و هر صبح که برای کار از خواب برمی‌خیزند شاهد گران‌تر شدن نیازهای معیشتی خود هستند، این مساله که سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی چه تاثیری بر وضعیت معاش آن‌ها خواهد گذاشت، اهمیت فراوانی دارد. با این مقدمه نگاهی خواهیم داشت به وضعیت کنونی اقتصاد ایران و آنچه که تاکنون از زبان حاکمان در ارتباط با سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی مطرح شده است.

اقتصاد ایران از یک بحران عمیق اقتصادی رنج می‌برد که تورم بالا همراه با رکود از ویژگی‌های اصلی آن می‌باشند. هم اکنون نرخ تورم در ایران، براساس آمارهای دولتی بالای ۴۵ درصد (۱) و براساس برآوردهای غیر دولتی بالای ۶۰ درصد می‌باشد که در این صورت می‌توان آن را بالاترین نرخ تورم در جهان دانست. اما مساله این است که نرخ تورم بالای ۶۰ درصدی در حالی‌ست که اقتصاد کشور به‌گفته‌ی نوبخت معاون روحانی "براساس گزارش مرکز آمار ایران، منفی ۴/۵ درصد بوده" (به عبارت روشن‌تر اقتصاد کوچک‌تر شده)!! و بدون هیچ تردیدی در سال جاری نیز رکود عمیق‌تر خواهد گشت. از دیگر معضلات اقتصادی کشور بالا بودن نقدینگی می‌باشد که در بالا رفتن تورم اثرگذار است و حتی در سالی که گذشت و به رغم

رشد منفی و کوچک‌تر شدن اقتصاد، روزانه ۲۹۷ میلیارد تومان بر میزان نقدینگی افزوده شد. اما در حالی که میزان نقدینگی (حجم پول و شبه پول) هیچ تناسبی با حجم گردش کالا نداشته و این خود تورم‌زا می‌باشد (۲)، دولت و بانک‌ها با وضعیت مضحکی روبرو شده‌اند. واقعیت این است که دولت و بانک‌ها پولی در بساط نداشته و از نظر مالی کاملا ورشکسته می‌باشند. در ارتباط با دولت، ورشکستگی به این معناست که حجم نیازها از درآمدها بسیار پیش افتاده و دولت با وجود بدهی‌های سنگین، پولی برای پرداخت بدهی‌ها و با اتخاذ سیاست‌های تسویفی برای گسترش تولید ندارد. در مراسم تودیع و معارفه وزرای کابینه در وزارتخانه‌های مربوطه بارها این مورد مطرح شده که حجم بدهی انباشته‌ی وزارتخانه‌ها بسیار بالا می‌باشد، و حتی جهانگیری در مراسم معارفه وزیر راه و شهرسازی از آخوندی وزیر جدید خواست تا فکری به حال بدهی‌هایی بکند که وزیر سابق در این مراسم از آن‌ها سخن به‌میان آورده است. به‌گفته‌ی محسن رضایی دبیر "مجمع تشخیص مصلحت"، حجم بدهی دولت به پیمانکاران در پایان سال ۹۱ به ۴۰ هزار میلیارد تومان رسیده بود. دولت همچنین ۲۰ هزار میلیارد تومان به سازمان تامین اجتماعی بدهکار است (۳). بدهی دولت به بانک مرکزی و دیگر بانک‌ها که در سال ۹۰ به ۴۷/۶ هزار میلیارد تومان رسیده بود، در پایان کار دولت به ۷۲ هزار میلیارد تومان رسید. این بدهی‌ها در شرایطی‌ست که حجم نقدینگی در طی این سال‌ها ۶ برابر شده و میزان انتشار اسکناس در دوره احمدی‌نژاد ۹۰۰ درصد افزایش یافته است. بحران مالی به شهرداری‌ها هم سرایت کرده، طوری‌که برای پرداخت حقوق نیز با مشکل روبرو هستند چه رسد به کارهای عمرانی.

اما بانک‌ها هم با معضل بزرگی روبرو هستند. مساله این است که بانک‌ها نیز پولی در بساط ندارند و بسیار بیشتر از میزان سپرده‌ها و دارایی‌های خود وام داده‌اند. براساس آمار دولتی، در پایان سال ۹۱ بانک‌ها ۱۰۰ درصد منابع خود را تسهیلات پرداخته‌اند (۴). یعنی برای سال ۹۲ صندوق بانک‌ها عملاً خالی است و برای دادن وام به بخش صنعت برای حل مشکلات نقدینگی این بخش (۵)، تنها راه سرازیر کردن پول از سوی دولت به بانک‌هاست که با توجه به بی‌پولی دولت، هرگونه تزریق نقدینگی به جامعه و به هر عنوانی باعث افزایش نقدینگی و در نهایت تورم می‌شود. هم اکنون دولت خود با معضل بزرگ کسری بودجه روبرو است که دولتی‌ها از رقم ۷۰ هزار میلیارد تومان یعنی یک سوم بودجه عمومی کشور سخن به‌میان آورده‌اند، آن‌هم در شرایطی که نیمه‌ی از سال گذشته است و در خوشبینانه‌ترین حالت (با توجه به این‌که در بیش از ۴ ماه از این دوره، دولت احمدی‌نژاد بر سر

کار بوده و تا توانسته پول خرج کرده است) نیمه‌ی از بودجه صرف شده و دولت برای نیمه دوم سال، به صورت واقعی تنها برای دو ماه پول در بساط دارد، آن هم در صورتی که دیگر درآمدها تا پایان سال قابل تحقق باشند که در اینجا نیز علامت سوال زیادی وجود دارد. مانند درآمدهای حاصل از "هدف‌اندازی" که وزیر اقتصاد بر کسری ۱۰ هزار میلیاردی آن تاکید کرده و با معضل تحقق درآمدهای مالیاتی که در بودجه امسال نسبت به سال گذشته افزایش داشته، آن‌هم در حالی که حتی درآمدهای مالیاتی سال قبل نیز تحقق نیافته و اقتصاد نسبت به سال گذشته رکود عمیق‌تری را تجربه می‌کند و این تاثیر مستقیمی بر تحقق درآمدهای مالیاتی خواهد گذاشت (۶)!!

با این توضیحات، این سوال مطرح است که اقتصاددانان و وزاری کارآزموده!! دولت روحانی چه برنامه‌ای برای رشد اقتصادی و مقابله با این بحران بزرگ مالی دارند؟! نگاهی به برنامه‌های ارائه شده از سوی وزرای اقتصادی کابینه در جریان رای اعتماد مجلس نشان می‌دهد که هیچ برنامه‌ای وجود ندارد. در واقع نمی‌تواند هم وجود داشته باشد، برای آن‌که مقابله با این بحران، راهکارها و سیاست‌هایی را در عرصه‌ی اقتصاد می‌طلبد که این دولت و هر دولت سرمایه‌داری دیگری از اتخاذ آن‌ها عاجز است. کل برنامه طیب‌نیا وزیر اقتصاد و دارایی را اگر مطالعه کنید تنها سه نکته در آن می‌یابید. اولی واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی، دومی تغییر نظام مالیاتی با هدف افزایش درآمدهای مالیاتی (با این هدف خیالی که درآمدهای مالیاتی باید جایگزین درآمدهای نفتی در بودجه شود) و سوم جذب سرمایه‌گذاری خارجی، نکاتی که در گزارش اقتصادی وی در تلویزیون در روز ۲ شهریور نیز عیناً تکرار گردید.

ابتدا از درآمدهای مالیاتی شروع می‌کنیم. دولت روحانی مدعی است که می‌خواهد جلوی فرارهای مالیاتی را بگیرد و هدف این نیست که بر دوش مالیات دهندگان فشار بیشتری وارد آورد. اول این‌که افزایش درآمدهای مالیاتی در بودجه سال‌جاری عموماً بر افزایش مالیات‌های غیرمستقیم متکی است (۷) که عمده فشارش بر دوش کارگران و زحمتکش‌ها خواهد بود، دوم این‌که جلوگیری از فرار مالیاتی توسط سرمایه‌داران که بویژه در بخش‌های خدماتی، تجاری و مسکن هستند، ملزومات و مقدماتی دارد که حتی اگر خوشبین باشیم، یعنی اگر بپذیریم که برآستی هدف دولت گرفتن مالیات از این گروه سرمایه‌داران است، مدت زمان زیادی می‌طلبد که هرگز به کسری بودجه سال‌جاری کمکی نخواهد کرد. درآمدهای مالیاتی هرگز نمی‌توانند در چنین سیستمی به سادگی جایگزین درآمدهای نفتی شوند که ۸۵ درصد درآمدهای

با این سیاست‌های اقتصادی ۱۰۰ روز که نه ۱۰۰۰ روز هم نتیجه‌ای نخواهد داد

ارزی، ۶۵ درصد درآمدهای دولت و ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی را به‌خود اختصاص داده است.

در بخش واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی که نه فقط شعار این دولت که از زمان ریاست‌جمهوری رفسنجانی تاکنون به شعار مهم اقتصادی دولت‌ها تبدیل شده نیز شاهد بوده‌ایم که چگونه عمل شده است. نمونه کارخانه کیان‌تایر (لاستیک البرز) هم اکنون در برابر چشمان ما قرار دارد. صاحب قدیمی کارخانه با همکاری سازمان گسترش صنایع در تلاش است تا کارخانه را تصاحب کرده و با به تعطیلی کشاندن عمدی کارخانه، زمین کارخانه را که امروز ارزش زیادی پیدا کرده به فروش رساند. امروز بسیاری از کارخانه‌هایی که به بخش خصوصی واگذار شده یا تعطیل شده و یا نیمه تعطیل هستند. به‌گفته‌ی خود همین مقامات دولتی هم‌اکنون صنایع کشور با بحران روبرو بوده و با ۵۰ درصد ظرفیت کار می‌کنند، علت آن نیز روشن است. میزان سود در سایر بخش‌ها بسیار بالاتر از بخش صنعت است، حال چگونه می‌توان سرمایه را مجبور کرد که به صنعت سرازیر شود؟! تجربه نشان داده است که بنا به ویژگی‌های ساختار سرمایه‌داری و نظم سیاسی حاکم بر ایران بورژوازی راه حلی برای این مسئله ندارد.

مسئله جذب سرمایه‌گذاری خارجی (از جمله سرمایه‌ی ایرانیان خارج از کشور) هم کاملاً روشن است که بدون حل بحران در سیاست خارجی و مشکل برنامه‌ی هسته‌ای راه به جایی نخواهد برد. در هیچ کشور دنیا نیز سابقه نداشته است که کشوری با این همه بحران در سیاست خارجی و درگیر بودن با قدرت‌های برتر جهانی در سوریه، لبنان، عراق، افغانستان و دیگر کشورهای منطقه بتواند با اتخاذ سیاست‌هایی این‌چنینی در عرصه‌ی اقتصاد، به رشد اقتصادی دست یابد. اگر کرم‌جوبی توانست این راه را برود و اگر برخی از دیگر کشورهای جنوب شرقی آسیا بدنبال آن روان شده و امروز به‌ویژه کشورهای هم‌چون ترکیه در حال طی این مسیر هستند، بیش از هر چیز به موقعیت سیاسی این کشورها برمی‌گردد. ترکیه در سایه‌ی روابط خوب خود با کشورهای اروپایی و آمریکا نه تنها توانست صنعت توریسم خود را گسترش دهد که هم‌چنین در بخش صنعت نیز رشد داشته و توانست به حجم صادرات صنعتی خود بیافزاید. اما ایران چه امتیازی دارد؟! آیا امنیت سیاسی و اقتصادی دارد؟! چه امتیازی برای سرمایه‌گذاری در ایران وجود دارد وقتی که هرگونه سرمایه‌گذاری در این کشور با خطر تحریم از سوی آمریکا روبرو بوده و نتیجه‌ی این تحریم‌ها نیز خروج شرکت‌های خارجی و کاهش سرمایه‌گذاری در ایران می‌باشد که آخرین آن هم خروج شرکت ساسول آفریقای جنوبی و فروش سهام ۵۰ درصدی خود به یک شرکت ایرانی در شرکت پتروشیمی آریا است که در منطقه ویژه اقتصادی "عسلویه" فعال بود!!

در نهایت تمام تلاش دولت روحانی به یکسری عملیات روانی محدود می‌شود تا بتواند با استفاده

از ذهنیت بوجود آمده، مقداری وضعیت رها شده‌ی اقتصادی را به کنترل درآورد که در این میان تاملین کالاهای اساسی با نرخ ارز مرجع سابق، از جمله این برنامه‌ها برای حفظ موقعیت کنونی است. واقعیت این است که دولت برای اجرای مرحله‌ی دوم هدفمندسازی یارانه‌ها نیز با مشکل زیادی روبروست چرا که از تأثیرات انفجاری آن می‌ترسد. اما با این وجود، به دلیل محدود بودن گزینه‌های دولت برای مقابله با کسری بودجه و با توجه به این‌که در بودجه سال‌جاری افزایش درآمدهای حاصل از افزایش بهای انرژی منظور شده است، به نظر می‌آید که افزایش بهای این کالاها همان‌طور که وزیر اقتصاد نیز به آن اشاره کرد، یکی از راه‌های است که بر روی میز دولت روحانی قرار دارد. راه‌حلی که بی‌شک از تأثیرات تورمی آن نمی‌توان فرار کرد.

اما مشکل مهم‌تر دولت روحانی این است که وضعیت روانی جامعه و حالت انتظاری که به‌وجود آمده، چندان قابل دوام نیست و بزودی نتیجه‌ی این سیاست‌ها که در واقع ادامه‌ی سیاست‌های گذشته است با افزایش تورم و تشدید رکود اقتصادی خود را نشان خواهد داد. در شرایط کنونی اقتصادی، دولت روحانی برای سر پا ماندن راهی جز افزایش نقدینگی ندارد، حتی هیچ راهی برای به راه انداختن صنایع تعطیل شده نیز ندارد. راه‌اندازی تولید شعار جدیدی نیست، حتی خامنه‌ای سال گذشته را سال "تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی" نامیده بود که اتفاقاً بدترین سال برای همان تولید ملی شد. نکته جالب این است که در جریان رای اعتماد به کابینه روحانی هیچ اختلافی بر سر سیاست‌های اقتصادی بین دولت روحانی و اکثریت اصول‌گرای مجلس نبود، چرا که این سیاست‌ها در تمام دوران حکومت اسلامی غالب بوده‌اند و قرار هم نیست تغییری کنند.

در واقع تنها امید دولت روحانی برای حل وضعیت کنونی اقتصادی، حل بحران خارجی، پایان دادن به تحریم‌ها، فروش نفت و در نهایت سرپا نگاهداشتن دولت با پول نفت است. این تنها فکر و برنامه‌ی حقیقی دولت روحانی‌ست تا بتواند - آن‌هم تا حدودی - با تورم و رکود اقتصادی مقابله کند، به این مفهوم که شرایط ماقبل تحریم را بوجود بیاورد. وگرنه دولت

روحانی نه راه حلی برای معضلات ارائه داده و نه خواهد داد و نه حتاً موجود است. در این میان، تنها تعدادی شعار و وعده است که اگر دولت روحانی بر بحران خارجی فائق نیاید برای او باقی خواهد ماند، همراه با اقتصادی ورشکسته‌تر از گذشته. و البته بر همه، حتاً دولت‌های غربی نیز روشن است که کلید بحران خارجی نه در دست روحانی که در دست خامنه‌ای می‌باشد. اما آیا خامنه‌ای حاضر است مانند خمینی جام زهر را بنوشد و آیا این جام زهر با توجه به موقعیت متزلزل خامنه‌ای نسبت به خمینی و شرایط متفاوت جامعه ایران، بدون پایان یافتن نقش ولایت فقیه در قدرت امکان‌پذیر خواهد بود؟ بدون شک جواب این سوال نیز منفی می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - علی طیب‌نیا وزیر اقتصاد و دارایی در برنامه تلویزیونی "نگاه" شنبه ۲ شهریورماه.
- ۲ - به‌گفته‌ی بهمنی رئیس سابق بانک مرکزی میزان نقدینگی در سال گذشته با ۲۶ درصد رشد به ۴۶۷ هزار میلیارد تومان رسیده است. هم‌چنین نوبخت معاون روحانی نیز در برنامه تلویزیونی "پایش" نقدینگی بخش خصوصی را ۴۵۰ هزار میلیارد تومان اعلام کرد که اثرات تورمی آن بر کسی پوشیده نیست.
- ۳ - حافظی رئیس اسبق سازمان تامین اجتماعی روز شنبه ۲ شهریور در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس این مبلغ را ۵۳ هزار میلیارد تومان اعلام کرد.
- ۴ - به‌طور معمول بانک‌ها اجازه دارند تنها بخشی از منابع خود را که بین ۷۰ تا ۸۰ درصد است به صورت وام واگذار کنند.
- ۵ - بهمنی رئیس کل بانک مرکزی گفته بود با توجه به دو برابر شدن نرخ ارز بخش صنعت به نقدینگی بیشتری برای رفع نیازهای خود روبرو است. جدا از این باید در نظر داشت که بسیاری از کارخانجات به بهانه‌ی نبود نقدینگی تعطیل و یا نیمه تعطیل شده‌اند.
- ۶ - علی طیب‌نیا در گفت‌وگو‌ی تلویزیونی در برنامه نگاه بر گسترش تولید و جلوگیری از فرار مالیاتی به‌عنوان دو راه حل برای افزایش درآمدهای مالیاتی نام برد. وی گفت: اگر بخواهیم از درآمد پاک مالیاتی بهره‌مند شویم باید در وهله اول کاری کنیم که تولید افزایش یابد.
- ۷ - نگاه کنید به مقاله نشریه کار با عنوان "چشم‌انداز تیره و تار اقتصاد در بودجه ۹۲" منتشره در نیمه دوم خرداد شماره ۶۴۷.

رژیم جمهوری اسلامی را باید

با یک اعتصاب عمومی سیاسی

و قیام مسلحانه

بر انداخت

وزیر کار کیست و چه برنامه‌ای برای کارگران دارد؟

خود وی در مورد نقش و میزان نفوذ دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی دولت‌های هاشمی و خاتمی می‌گوید: "آقای هاشمی و خاتمی، شورای عالی امنیت ملی برجسته‌ای می‌خواستند که آقای روحانی و تیم دبیرخانه، این شورا را ایجاد کرد. شورای امنیت ملی زمان ما در واقع یک کابینه در سایه بود!" علی ربیعی با نام مستعار "عباد" در شناسایی و شکار کارگران پیشرو، بازجویی، شکنجه و سرکوب مخالفین رژیم نقش مهمی داشته است و از جمله کسانی است که قبل از بازجویی زندانیان و شکنجه مخالفین رژیم "وضو" می‌گرفت و در برخورد با آنان بسیار بیرحم بود تا "اجر" و "افتخار" بیشتری را نصیب خویش سازد. علی فلاحیان وزیر اطلاعات سابق رژیم و از آمران قتل‌های زنجیره‌ای در کتاب خاطرات خود از علی ربیعی به عنوان "استاد عملیات روانی" یاد می‌کند و پُست "عباد" را یک "پُست کلیدی در امنیت کشور" می‌خواند. افراط در سرکوب و اعمال خشونت علیه مخالفان رژیم توسط علی ربیعی به حدی است که حتا روح‌اله حسینیان از عناصر افراطی و یاران سعید امامی نیز در مورد او می‌گوید: "اوایل تشکیل وزارت اطلاعات، چندین سال در وزارت اطلاعات بودم و از تمام عملکردهای ایشان (ربیعی)، سعید جباریان و امثال این‌ها با خیر هستم. در حقیقت من و آقای محسنی اژه‌ای به خاطر عملکردهای خشونت‌آمیز آقای ربیعی نتوانستیم آنجا بمانیم". علاوه بر همه این‌ها، علی ربیعی عضو حزب جمهوری اسلامی (شاخه کارگری حزب) بوده، عضو موسس و عضو شورای مرکزی خانه کارگر، مدیر مسئول و سردبیر روزنامه کار و کارگر نیز بوده است. علی ربیعی از جمله نخستین کسانی است که حمله به خانه کارگر در خیابان ابوریحان را که در آغاز محل تجمع کارگران پیشرو بود، سازماندهی کرد و خود نیز فعالانه در آن شرکت داشت. علی ربیعی کسی است که در سرکوب و قلع و قمع شوراهای کارگری، در اخراج، دستگیری، بازداشت و شکنجه کارگران پیشرو و فعالین شوراهای کارگری و نیز ایجاد شوراهای اسلامی و تشکیلات خانه کارگر به جای آن، راسا مداخله و شرکت فعال داشت.

چنین شخصیتی و با چنین سوابق و خصوصیتی اکنون در مسند وزیر کار قرار گرفته است. این مقام امنیتی، برنامه مفصلی را نیز در مورد اقدامات خود و وزارتخانه‌ی تحت امرش اعلام نموده از جمله در زمینه شغل‌آفرینی پایدار و مهارت‌بیکاری، حفظ سطح اشتغال موجود و کمک به افزایش اشتغال، توان‌مندسازی اقشار متوسط و کم‌درآمد جامعه با تکیه بر مشاغل خانگی و تعاونی‌ها، اصلاح قانون بیمه بیکاری، برقراری نظام حمایتی برای بیکاران جویای کار، توسعه نظام تأمین اجتماعی و افزایش رفاه اجتماعی، تلاش برای کاهش حوادث ناشی از کار، کاهش فقر و شکاف درآمدی و گسترش عدالت اقتصادی، کاهش نرخ تورم و افزایش قدرت خرید مردم، صیانت از نیروی کار و چند دوجین دیگر از این قبیل اقدامات! البته وزیر کار نه فقط هنوز گامی در این راستا برداشته است، بلکه

جزئیات برنامه خود و با طرح‌های معین و مشخص عملی ساختن مواردی که فوقاً به آن اشاره شد و موارد بسیار دیگری که این‌جا به آن اشاره نشده است را روشن نساخته است. تنها در یک مورد یعنی ایجاد اشتغال که در سخنرانی خود برای کسب رای اعتماد مجلس نیز چندین بار بر آن تأکید نمود، بخشا راهکارهای مورد نظر خود را نیز بیان داشته است. لذا ما نیز تا آن‌جا که سیاست‌ها و راهکارهای این مقام امنیتی در زمینه اشتغال‌زایی مشخص شده است به آن می‌پردازیم و باقی مسائل را می‌گذاریم به وقت دیگری که علی ربیعی یکی از امنیتی‌ترین عناصر رژیم در امنیتی‌ترین کابینه‌های آن، راهکار خود را به‌طور مشخص اعلام کند و یا در این راستا گام عملی بردارد!

علی ربیعی که از وجود میلیون‌ها بیکار با اطلاع است و از کانال‌های اطلاعاتی و چشم‌گوش‌های خود در جامعه و محیط‌های کارگری متوجه این موضوع شده است که مشکلات کارگری و تراکم فزاینده بیکاری به حالت انفجاری رسیده است به مخاطبین خود چنین اطمینان می‌دهد که "تنها راه نجات کشور ایجاد شغل است" اما برنامه وی برای اشتغال‌زایی چیست؟ وزیر کار وزارتخانه تحت مسئولیت خود را "مسئول پیگیری سیاست‌های فعال و دستگاه‌هایی می‌داند که باید ایجاد شغل کنند"، او می‌گوید "اشتغال فقط پاشیده شدن پول نیست اگرچه پول شرط لازم است اما می‌توان سیاست‌های پیشرفت‌گرا را به پیش برد و ایجاد شغل کرد!"

تا این‌جا این‌قدر روشن است که وزارت کار سیاست‌های فعال (کدام سیاست‌ها؟) و دستگاه‌هایی که باید ایجاد شغل کنند را (کدام دستگاه‌ها؟) پی‌گیری می‌کند و سیاست‌هایی را پیش خواهد برد (کدام سیاست‌ها؟) که ایجاد شغل کند! اما این‌که میلیون‌ها بیکار چگونه قرار است شغلی پیدا کنند، این هنوز روشن نیست! پاسخ مشخص علی ربیعی در برابر این پرسش چنین است: "تأمین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قراردادن وسائل کار در اختیار همه کسانی که قادر به کار هستند ولی وسایل کار ندارند در شکل تعاونی، از راه وام بدون بهره یا هر راه مشروع دیگر".

اگر از مساله تعاونی‌ها فعلاً بگذریم که علی ربیعی می‌خواهد سهم آن را در اقتصاد از ۵ درصد کنونی به ۲۵ درصد برساند، اما حرف اصلی وزیر کار همان‌طور که در جای دیگری هم گفته است این است که می‌خواهد از طریق اعطای وام و "تقویت کسب و کارهای خرد، مشاغل خانگی، صنایع کوچک و متوسط" ایجاد اشتغال و بیکاری را مهار کند. این شاه بیت برنامه مقام امنیتی برای اشتغال‌زایی و مقابله با پدیده بیکاری اما چیزی جدا از راهکارها و برنامه‌های پیشین به‌ویژه سیاست‌هایی که در دوره احمدی‌نژاد به مرحله اجرا گذاشته شدند ولی نتیجه‌ای به بار نیاوردند نیست و نخواهد بود. بزرگترین طرح دولت احمدی‌نژاد برای ایجاد اشتغال و مقابله با بیکاری طرح‌های زودبازده بود. بنابه گزارش مهر، ۲۸ هزار میلیارد تومان صرف این طرح‌ها شد، اما بر

طبق گزارشات دولتی، بیش از ۶۰ درصد این طرح‌ها متحقق نشد و هرگز مشخص نشد پول‌ها و وام‌های اعطایی در چه زمینه‌ای مصرف شد! قانون مشاغل خانگی نیز که در خرداد سال ۸۹ به تصویب رسید و ابلاغ گردید و قرار بود ۵۰۰ هزار شغل خانگی ایجاد شود، بی‌اثر بود و این طرح نیز به سرنوشت مشابهی دچار شد و نتایج آن هرگز مشخص نشد! غیر از این‌ها پول‌های هنگفتی که در اختیار سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه‌ها گذاشته شد تا به اصطلاح در تولید صرف شود و شغل ایجاد کند نیز ثمربخش نبود و علی‌رغم تمام این اقدامات و ادعاهای اشتغال‌زایی، نه تنها از تعداد بیکاران کاسته نشد، بلکه جمعیت بیکار پیوسته افزایش یافت! در حالی‌که محمود احمدی‌نژاد ادعا می‌کرد سال ۸۹، ۲/۵ میلیون و در سال ۹۰، ۲ میلیون شغل ایجاد شده است، اما بعداً مشخص شد که در سال‌های ۸۵ تا ۹۰ میزان اشتغال‌زایی به‌طور متوسط سالانه فقط ۱۴ هزار و ۲۰۰ نفر بود که حتا از دوران جنگ ۸ ساله (۲۰۰ هزار در سال) نیز کمتر است (آفتاب ۲۶ فروردین ۹۲). این در حالی‌ست که سالانه ۹۰۰ هزار تا یک میلیون نفر وارد بازار کار شده‌اند که اغلب آن‌ها نیز کاری نیافته‌اند. علاوه بر این طی این سال‌ها صدها هزار نفر نیز از کار اخراج شده و به صف بیکاران پیوسته‌اند. به‌عبارت دیگر سال به سال بر تعداد کسانی که هیچ‌گونه شغلی ندارند و بر شمار بیکاران افزوده شده است. در آخرین ماه‌های دولت احمدی‌نژاد "شورای عالی اشتغال" اختصاص ۶۵ هزار میلیارد تومان اعتبار اشتغال‌زایی برای سال ۹۲ را تصویب کرد. برطبق این مصوبه ۴۳ هزار میلیارد تومان آن بایستی از سوی بانک‌های دولتی و از محل اصل ۴۴ طرح‌های ناتمام تأمین شود، ۱۰ هزار میلیارد تومان از محل صندوق توسعه ملی، ۷ هزار میلیارد تومان از سوی بانک‌های تخصصی کشور و ۵ هزار میلیارد تومان از سوی صندوق‌های قرض‌الحسنه! دوره احمدی‌نژاد البته پایان یافت و این عوام‌فریب بزرگ فرصت نیافت معجزات پیشین خویش در زمینه اشتغال‌زایی را تکرار کند. البته که دولت روحانی نیز در هر حال نمی‌تواند نسبت به این مصوبه بی‌تفاوت باشد و باید تکلیف آن را روشن سازد. اما مستقل از آن‌که این مصوبه به چه سرنوشتی دچار شده باشد یا دچار شود، تجربه سال‌های گذشته نشان داده است که این قبیل طرح‌ها راه حل معضل بیکاری فزاینده نیست. طرح‌های زودبازده، ایجاد مشاغل خانگی، طرح‌های خود اشتغالی، اعطای پول به سرمایه‌داران که وزیر کار فعلی می‌خواهد آن را اجرا کند و پا در جای پای احمدی‌نژاد بگذارد، پاسخگوی اشتغال لازم و مهار بیکاری نیست و تأثیری بر روند افزایش شمار بیکاران و تراکم فزاینده آن نخواهد داشت! پروژه‌هایی که به صورت پرداخت وام و تسهیلات بانکی به مرحله اجرا گذاشته شده است، در بهترین حالت ممکن است در آغاز و به طور موقت برای شمار اندکی اشتغال ایجاد کند، اما این‌گونه پروژه‌ها نیز عموماً پس از حصول به هدف که دریافت کامل وام و تسهیلات بانکی بوده است، برهم خورده و این تعداد نیز به صف بیکاران پیوسته‌اند. این قبیل طرح‌ها بیشتر طرح‌هایی پُر سروسا، تبلیغی و مقطعی و در حکم تزریق مسکن به

وزیر کار کیست و چه برنامه‌ای برای کارگران دارد؟

جامعه بوده است البته با تأثیراتی بسیار موقتی و کوتاه مدت! تسهیلات بانکی نیز آن‌طور که ذکر آن رفت، عمدتاً در اختیار سرمایه‌داران قرار گرفته است. آن‌ها نیز پول‌ها را بالا کشیده‌اند، به بانک‌ها بدهکارند و در عین حال اشتغالی هم به آن شکل ایجاد نشده است. باید اضافه کرد که احمدی‌نژاد در اجرای این‌گونه طرح‌ها از این اقبال برخوردار بود که بر دریایی از درآمدهای نفتی لمیده بود! اکنون صادرات نفت به کمترین حد خود در ۲۵ سال اخیر (فایننشال تایمز) رسیده و درآمد رژیم از محل فروش نفت که منبع اصلی تامین مالی چنین طرح‌هاییست نیز به شدت کاهش یافته است. اگر احمدی‌نژاد با دست‌اندازی بر منابع هنگفت درآمدهای ۷۲۰ میلیارد دلاری نفتی، به اجرای برنامه‌ها و طرح‌های عوام‌فریبانه پرداخت و از آن بهره تبلیغاتی برد، دولت روحانی در حال حاضر از این نظر با محدودیت‌های معینی روبروست و وزیر کار او نیز از این ابزار تبلیغی و عوام‌فریبی محروم است! وانگهی ادامه سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، تأکید بر خصوصی‌سازی در ابعادی فزاینده و بزرگتر از آنچه که تاکنون وجود داشته است، نه تنها کمکی به ایجاد اشتغال نمی‌کند، بلکه معنایش تداوم اخراج‌ها و بیکارسازی‌های گسترده، تراکم بیش از پیش صفوف میلیونی بیکاران و تشدید استثمار کارگران است.

اما مهم‌تر از برنامه‌های اشتغال‌زایی ربیعی که در عین‌حال وابسته به سیاست‌های اقتصادی دولت است، برنامه‌های سیاسی اوست که اساساً در کاراکتر این مقام امنیتی نهفته است و می‌تواند مستقلاً آن را در بخش‌های تابعه وزارتخانه خود به مرحله اجرا بگذارد. علی ربیعی گرچه در این زمینه کمتر سخنی بر زبان رانده اما صریحاً گفته است که در دولت یازدهم باید دنبال "آرامش" باشیم! و "آرامش" از نظر وی زمانی حاکم خواهد شد که "منافع کارگری و کارفرمایی همزمان حاصل شود!"

مقام امنیتی که از وجود "آرامی" در کارخانه‌ها و از تراکم خشم و نارضایتی کارگران با خیر است و شاخک‌های حس و جاسوسی وی در خانه کارگر، خطر انفجار در محیط‌های کارگری را به وی انتقال داده‌اند، خیلی صریح نسبت به بی‌ثباتی وضع موجود اظهار نگرانی نموده و در فکر چاره‌جویی برآمده است. ربیعی در گفتگو با ایلنا می‌گوید: "به اعتقاد من آن فضا دیگر قابل دوام نبود. البته من پیشگو نیستم، اما همین که فضای اجتماعی - سیاسی را نگاه می‌کردم، می‌گفتم قابل دوام نیست و نگران آسیب دیدن اسلامیت نظام بودم" و سپس اضافه می‌کند که "یکی از دغدغه‌های همیشگی من ثبات بوده است."

بدیهیست که وزیر کار با استفاده از ابزارهای مختلف سعی خواهد کرد این "آرامش" و "ثبات" مورد نظر خود را قبل از هر جا در کارخانه‌ها و

محیط‌های کارگری برقرار سازد. یکی از این ابزارها، تشکیلات جاسوسی خانه کارگر است که ربیعی خود، در کنار محبوب و کمالی عضو شورای مرکزی آن است. ربیعی با تقویت تشکیلات خانه کارگر و گسترش فعالیت آن در کارخانه‌ها، تلاشش این خواهد بود که کنترل پلیسی و فضای امنیتی کارخانه‌ها را تشدید کند. فعالیت‌تر شدن حرکات، کنترل شدیدتر کارگران و تردد آن‌ها، شناسایی، اخراج و معرفی کارگران پیشرو و رهبران عملی کارگری به نهادهای امنیتی و اطلاعاتی، مداخله بیش از پیش پوشیده با آشکار نهادهای اطلاعاتی و سپاه پاسداران در محیط‌های کارگری و کارخانه‌ها، از برنامه‌های دیگر این مقام امنیتی مهم رژیم است که مانند پورمحمدی - که دستش تا مرفق به خون انقلابیون و مبارزین آلوده است - و دیگر عناصر امنیتی کابینه امنیتی به ریاست روحانی، به اطلاعاتی بودن و امنیتی بودن خود - بخوان مشارکت مستقیم در بازداشت و شکنجه و قتل و کشتار نیروهای سیاسی مخالف رژیم - "افتخار" می‌کند!

این‌ها بخش‌هایی از آن چیزهاییست که وزیر کار جدید و مقام امنیتی برجسته رژیم قرار است برای کارگران به ارمان آورد! تشدید بیش از پیش فشارهای اقتصادی و معیشتی، گسترش اختناق و سرکوب در مراکز و محیط‌های کارگری و در یک کلام تشدید استثمار و بی‌حقوقی طبقه کارگر!

بدیهیست که طبقه کارگر ایران در برابر این سیاست‌ها و ترفندهای مقام امنیتی رژیم ساکت نخواهد نشست! کارگران ایران در برابر هر گونه تعرض وزیر کار و عوامل آن، به طور متحد و یکپارچه خواهند ایستاد. با قرار گرفتن یک مقام امنیتی و عضو مرکزی خانه کارگر در جایگاه وزیر کار، یکی از کارهای اصلی وی تقویت خانه کارگر خواهد بود. تحرکات و فعالیت خانه کارگری‌ها در این راستا عملاً آغاز شده است. شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر در

تمام طول سال‌های گذشته مدام ضعیف‌تر و بی‌اعتبارتر شده‌اند. در هشت سال دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد و در پیوند با رقابت‌های بانندی و جناحی، بخش‌های زیادی از خانه کارگرها از این تشکیلات جدا یا کنده شده و بخشاً انجمن‌های صنفی را بوجود آوردند. خانه کارگر اکنون تلاش خواهد کرد این نیروها را به صفوف خود بازگرداند. دبیر خانه کارگر اسلام شهر روز دوشنبه چهارم شهریور از این نیروها خواست انجمن‌های صنفی را رها کنند" به دامن جامعه کارگری بازگردند" و به خانه کارگر به پیوندند!. کارگران آگاه و پیشرو نسبت به تمام تحرکات خانه کارگر و نسبت به هر گونه اقدام جاسوسان خانه کارگری باید هوشیار باشند. کارگران پیشرو با آگاهی دادن به سایر کارگران است که قادر خواهند بود، با هر تعرض احتمالی از جانب آن‌ها، به نحو موفقیت آمیزی مقابله نمایند و با ابتکارات خویش تلاش‌های منبوحانه مزدوران را خنثا کنند. عناصر وابسته به خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار که به حق در میان کارگران به شدت منفور هستند، با دریافت پول‌های بیشتر و امکاناتی که وزیر کار در اختیار آن‌ها گذاشته و خواهد گذاشت، تحرکات جدیدی را علیه کارگران آگاه و پیشرو در کارخانه‌ها سازمان خواهند داد و در جذب کارگران ناآگاه و به انحراف کشاندن مبارزات و اعتراضات کارگران به‌نحو فعال‌تری وارد صحنه خواهند شد. کارگران پیشرو و رهبران عملی کارگری در هر مبارزه و اعتراض کارگری بایستی با بسیج توده کارگران و اتکا به نیروی آن‌ها، ابتکار عمل را خودشان بدست گیرند. برای مقابله با این تحرکات و سیاست‌ها و خنثاسازی نقش مخرب خانه کارگر، باید بتوانیم تشکلهای مستقل خویش را پی ریزی کنیم، کمیته‌های مخفی کارخانه را در هر کارخانه و کارگاه ایجاد کنیم، توده کارگران را به صحنه آوریم و مبارزات متحد و یکپارچه‌ای را سازمان دهیم!

دولت موظف است برای تمام بیکاران و جویندگان کار، اشتغال ایجاد نماید.

حق اعتصاب و ایجاد تشکلهای مستقل کارگری از زمره حقوق اولیه و مسلم کارگران است و باید به رسمیت شناخته شود.

سازمان فدائیان (اقلیت)

چرا اعتصابات کارگران در فازه‌های ۲۲، ۲۳ و ۲۴ بیشتر ناموفق است؟!؟

وکنار این پروژه بخش هائی از کارگران بخاطر برخی مطالبات خود دست به اعتصاب نزنند. مطالباتی که کمتر پاسخ داده می شود، و اعتصابات بزرگ و کوچکی که به فاصله اتفاق می افتد.

اهم مطالبات کارگران که در زیر عنوان می شوند در ردیف حقوق مسلم آن ها است که به کشمکش دائمی میان کارگران و کارفرما تبدیل شده اند.

۱- عدم پرداختن بموقع حقوق کارگران و در پایان هر ماه که کمتر صورت می گیرد و گاه از طرف بعضی از شرکت ها تا پنج ماه بعد بطول می انجامد.

۲- وضعیت بد محیط زیست و خوابگاه کارگران که شامل وضعیت بد بهداشتی، ناسالم بودن آب آشامیدنی کمپ های کارگری و کیفیت بد غذای کارگران می شود.

۳- ناچیز بودن دستمزد کارگران در این پروژه. در کشاکش مبارزه ی میان کارگران و پاسداران سرمایه بعضی مواقع کارفرما عقب نشینی کرده و برای مدت کوتاهی تن به خواست های کارگران داده است اما بعد از اینکه موضوع کمی مشمول مرور زمان شده و آب ها از آسیاب افتاد، دوباره کارها به همان روال گذشته و گاهی به مراتب بیشتر از قبل امکانات جزئی را که در اختیار کارگران قرار داده اند، از کارگران باز پس گرفته اند. کارفرمایان به کمک بخشی از دست آموزان و افراد مطیع و گوش به فرمان خود که در میان کارگران دارند و باتوسل به دروغ و ترغیب و دادن وعده های دروغین، کارگران را وادار به رفتن سرکار کرده اند، ولی مبارزه همچنان ادامه دارد و چند روز بعد دوباره کارگران ناراضی دست به تجمع و یا اعتصاب می زنند.

در این پروژه تحت هر عنوانی که کارگر را اخراج می کنند حقوق و مزایای وی را پرداخت نمی کنند بلکه برای مدتی کارگر اخراجی نگون بخت را سر می دوانند و بعد از چهار - پنج ماه سرگردانی و مراجعات مکرر و تماس های زیاد تلفنی، حقوق کارگر را به حساب وی واریز می کنند. ماه گذشته، یکی از شرکتهای وابسته به سپاه پاسداران سرمایه، کارگری را اخراج می کند و به این کارگر اخراجی وعده ی چهار ماه بعداً برای پرداخت حقوقش می دهند! کارگر اخراجی که در شرایط بسیار بدی قرار گرفته و کارد به استخوانش رسیده بود، به ارتفاع دوازده متری، روی یکی از سوله های پالایشگاه بالا رفته و تهدید می کند چنانچه حقوق و مزایای مرا پرداخت نکنید از این ارتفاع خودم را به پائین پرتاب می کنم! کارفرما که اوضاع را خطرناک دید، قول داد حقوق او را پرداخت کند و کارگر اخراجی نیز از ارتفاع پایین آمد. کارگران که از سابقه کارفرمایان و پیمانکاران اطلاع دارند و به حرف ها و قول و قرار کارفرمایان کمتر اعتماد دارند! باهمردی نسبت به این کارگر، باخود فکر می کردند شاید این قول کارفرما نیز مانند قول های دیگرشان باشد و عملی نشود!

عسلویه وکنگان گرمای طاقت فرسائی دارند. کار در ساعات طولانی و در هوای گرم و شرجی به

راستی کارگر را کلافه می کند. ساعات کاری در اینجا ۱۰ الی ۱۱ ساعت است! دستمزدها خیلی پایین است مضاف بر اینکه همین دستمزد ناچیز هم با تأخیر طولانی بعد از پنج ماه پرداخت می شود. با توجه به وضع توری که روزانه بالا می رود کارگر بیچاره دیگر چیزی عایدش نمی شود و هر روز فقیر و فقیرتری می شود.

فالتور هائی که باعث شده است تا وضعیت کارگران پارس جنوبی خصوصاً فازه های ۲۳، ۲۲ و ۲۴ این قدر تأسف بار باشد، که نه تنها تغییرات هر چند جزئی و کوچک در جهت بهبود وضعیت این کارگران بوجود نیاید، بلکه هر روز شرایط کار برای این کارگران مشکل تر گردیده، برمی گردد به اوضاع عمومی بدی که در کشور جریان دارد، و بعضی مسائل دیگر که به برخی از آنها در زیر اشاره ای می شود.

۱- بحران عمومی بیکاری در کشور باعث تعطیلی کارخانه ها و صنایع هر روز گسترش بیشتری پیدای می کند و ما شاهد اخراج دستجمعی کارگران در سطح کشور و پیوستن آنان به ارتش بیکاران هستیم. مرتب می شنویم که فلان کارخانه به تعطیلی کشیده شده و یا کارخانه ی دیگری در شرف تعطیل است. روی آوردن این سیل کارگران بیکار از اقصی نقاط ایران به طرف پارس جنوبی و فازه های ۲۳، ۲۲ و ۲۴ جهت کار در این پروژه، یکی از این فاکتور ها است. چون در حال حاضر تنها پروژه ای که در کشور فعال بوده، پروژه ی پارس جنوبی است. البته فعال بودن این پروژه نه بخاطر ایجاد اشتغال و دغدغه ی کاربری مردم، بلکه بیشتر به خاطر به تازج بردن ثروت و منابع زیرزمینی کشور است.

۱- علت دوم برمی گردد به خود کارگران این پروژه و از مسائل درونی طبقه کارگراست، ناآگاه بودن اکثر این کارگران به حقوق کارگری خود و نا آشنائی به کار صنفی- سیاسی و به کار جمعی در راستای حقوق و منافع خود، یکی دیگر از عوامل باز دارنده فعالیت های متشکل کارگری است. وقتی با کارگری در مورد مشکلات و مسائل کارگری وارد بحث می شوی، در جواب می گوید؛ که هیچ کاری از دست ما برنمیاید، تابوده همین بوده، و همیشه وضعیت موجود را عوض کرد.

۳- جمهوری اسلامی در طول حیات ضد مردمی خود تنها به سرکوب عریان اکتفا نکرده بلکه بدآموزی ها و بدفرهنگی بسیاری را نیز رواج داده است. به فراخور محیط و وضعیت مردم و در جهت منافع خود به ترویج مسائل و موضوعات ارتجاعی دامن زده که از جمله می توان به قوم گرایی و ناسیونالیسم اشاره نمود که در حال حاضر به طور پررنگی در میان کارگران پروژه ای رواج دارد و کارفرمایان نیز از این حربه، نهایت استفاده را می برند. ماه گذشته در تدارک اعتصابی بودیم که شب قبل از اعتصاب میان کارگران بلوچ و بختیاری نزاع و درگیری بوجود آمد. شدت درگیری به حدی بود که پلیس مداخله کرد، در نتیجه ما موفق نشدیم اعتصاب را راه اندازی کنیم.

۴- عامل بازدارنده دیگر، اعتقادات دینی و مذهب است که منشأ آن دربی سواد و یا کم سواد

کارگران است. با توجه به فضای عمومی که در جامعه و توسط رژیم درست شده و به شدت به آن دامن زده می شود، کارفرما و عوامل سرمایه بدست یازیدن به این موضوع و دامن زدن به آن در محیط های کارگری، موجب عقب نگهداشتن کارگران از مسائل سیاسی و صنفی و عدم تعرض به وضعیت موجود می شوند. همیشه در میان جمع های کارگری، کارگرانی هستند که با گرایش شدیداً مذهبی وارد بحث شده که سرانجام به رژیم مذهبی و حراست و مسائل امنیتی می انجامد. مسئله مذهب و اعتقادات دینی که دخالت داده می شود نیز یکی دیگر از عوامل باز دارنده حرکت های کارگری است.

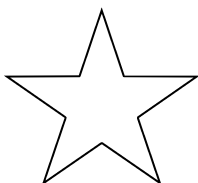
۵- اطلاعات و دانش کارگران ابتدا مناسب با وضعیت کارگری و شغل و حرفه ای است که این کارگران دارند. کارگران پروژه بعلت ویژگی شغلی که هر چند ماه یاسال را در یک منطقه می گذرانند، و به نوعی خانه بدوشند و به فاصله و در پایان هر پروژه ای تا یافتن کار مجدد با بیکاری روبرو می شوند، زندگی و آموزش آنان مرتب در گسست است! یکی از علل بازماندن کارگران از مسائل کارگری خودشان را هم باید خود پروژه ها دانست، بطور مثال وقتی کارگری وارد پروژه می شود، زمانی طول می کشد تا آموزش های لازم را ببیند که در طول این مدت که خیلی هم کوتاه است، یا پروژه تمام می شود، یا اینکه کارگر رابه نحوی اخراج می کنند که موجب نابسامانی وضعیت کارگران و گسست در اطلاعات و آموزش های کارگران پروژه ای می شود.

با توجه به موارد اشاره شده و شرایطی که کارگران پروژه ای در آن قرار دارند، اولین چیزی که به ذهن می رسد، جای خالی عنصر فعال کارگری و کمونیست است. وظیفه ی کمونیست ها است که در این رابطه فعالیت های خود را دوچندان کنند. متأسفانه حرکتی که با مهر و نشان و پرچم کمونیسم باشد دیده نشده است. کمونیست ها باید اعتصابات کارگری را کانالیزه کرده و از حالت درخواست مطالبات پراکنده ی صنفی به مطالبات سیاسی بدل کنند. اگر ما شاهد اعتصابات روزانه کارگران هستیم، بطوریکه خواب پاسداران سرمایه را آشفته کرده است، به جز در چند مورد، بقیه همه خود جوش بوده اند. ما باید با تمام قوا در این عرصه فعال شویم، رخوت و سستی را کنار زده و به افقهای روشن و در دست بنگریم. به امید آن روز.

زنده باد سوسیالیسم

زنده باد مبارزات مستقل طبقه کارگر ایران

مزدک ۲۸ / ۴ / ۹۲ پارس جنوبی- میانکوه کنگان



انقلاب نیمه کاره مصر به کدام سمت می رود؟

در پایان رای گیری، محمد مرسی از حزب آزادی و عدالت و در اصل نماینده مستقیم "اخوان المسلمین" بر صندلی ریاست جمهوری نشست. با انتخاب رئیس جمهور جدید، نه تنها شرایط برای کارگران و توده های مردم مصر بهتر نشد، بلکه با اعمال قوانین شریعت در جامعه، روند اوضاع و انقلاب نا تمام مردم مصر عملاً به سمت یک دیکتاتوری مذهبی و به مراتب خطرناک تر از دیکتاتوری دوران حسنی مبارک پیش می رفت.

قدرت گیری روز افزون محمد مرسی و اعمال قوانین و مقررات دینی در جامعه همه افشار مختلف توده های مردم مصر را به اتحادی ناوشسته علیه دولت محمد مرسی واداشت. اینبار مبارزات توده های مردم مصر در مسیر روشن تری شکل گرفت. اگرچه با سرنگونی حسنی مبارک کارگران و توده های زحمتکش مصر هنوز به هیچ یک از خواست های اساسی شان نرسیده بودند، اما با فضای نیمه دمکراتیکی که از دل مبارزات مردم پدید آمده بود، زمینه های گسترش تشکل یابی کارگران و حضور روزافزون آنان در متن تشکل های صنفی و اتحادیه های بزرگ کارگری، شرایط نوینی را برای تداوم انقلاب و تحقق مطالبه نان و آزادی فراهم ساخته بود. اینبار، با حضور بیشتر توده های مردم مصر در خیابان ها و نیز حضور پررنگ تر کارگران در تشکل های کارگری از جمله کنگره دمکراتیک کارگر مصر و فدراسیون اتحادیه های مستقل کارگری، روند مبارزه با دولت دینی محمد مرسی در مسیری شفاف تر نسبت به دوران مبارزه علیه حسنی مبارک پیش می رفت. این همان نکته ای بود که ارتش مصر، بورژوازی و نیروهای لیبرال درون اپوزسیون از آن به وحشت افتاده بودند. لذا، اینبار نیز همانند فوریه ۲۰۱۱ درست در وضعیتی که دولت مرسی در مقابل قدرت مردم از درون شکاف برداشته بود و همه چیز گویای شکل گیری یک موقعیت انقلابی تازه در جامعه بود، ارتش مصر پس از یک مهلت ۴۸ ساعته به دولت مرسی، از فراز سر میلیون ها مردمی که برای سقوط محمد مرسی در خیابان ها حضور داشتند، اقدام به برکناری و دستگیری محمد مرسی کرد. عدلی منصور رئیس دادگاه قانون اساسی مصر به عنوان رئیس جمهور موقت انتخاب و پس از آن کابینه دولت جدید نیز به نخست وزیری حازم ببلاوی سازماندهی شد.

با سقوط محمد مرسی، نیروهای اخوان المسلمین در حمایت از مرسی به تحصن و اعتراض در مساجد و میدان های اصلی قاهره روی آوردند. با ورود طرفداران محمد مرسی به اعتراضات خیابانی، السیسی فرمانده کل نیروهای ارتش مصر با یک فراخوان عمومی از توده های مردم و همه آنهایی که برای سرنگونی محمد مرسی مبارزه کرده بودند، خواست تا با حضور در خیابان ها به مقابله با تهدیدات نیروهای اخوان المسلمین بپردازند. به رغم اینکه بورژوازی مصر، نیروهای لیبرال و تعدادی از تشکل های کارگری نیز به این فراخوان السیسی پاسخ مثبت

دادند، اما واکنش نه چندان مثبت توده های مردم به این فراخوان، اولین عکس العمل عمومی مردم در بی اعتمادی به ارتش بود. در واقع مردمی که تا یک هفته پیش از آن، برای سرنگونی محمد مرسی به صورت میلیونی در خیابان ها حضور یافته بودند، اینبار حاضر نشدند گوشت دم توپ درگیری های میان ارتش و نیروهای اخوان المسلمین شوند. عدم استقبال مردم از فراخوان السیسی، ارتش را برآن داشت تا خود مستقیماً وارد میدان سرکوب شود. پس از آن درگیری های روزانه ارتش با طرفداران متحصن مرسی هر روز ابعاد وسیعتری یافت. در پی بورش ارتش به نیروهای اخوان المسلمین در کمتر از یک هفته بسیاری از رهبران اخوان المسلمین دستگیر و بیش از هزار نفر از طرفداران مرسی نیز کشته شدند.

آمریکا که در آغاز به نفع دولت مرسی و علیه اقدام ارتش در سرنگونی این دولت موضع گرفته بود و حتا اعلام کرده بود که کمک های مالی خود به ارتش و دولت موقت برآمده از کودتای نظامی را قطع می کند، وقتی با وخامت اوضاع مصر روبرو شد، به سرعت تغییر موضع داد و بر سیاست پیشین خود مبنی بر ادامه کمک های **همه جانبه** به ارتش مصر تاکید کرد. علاوه بر این، با ادامه درگیری ها و کشتار نیروهای اخوان المسلمین توسط ارتش و در شرایطی که دولت موقت بر غیر قانونی کردن فعالیت حزب "آزادی و عدالت" و اخوان المسلمین تاکید می ورزید، رایزنی و فشار آمریکا و اتحادیه اروپا جهت وادار کردن دولت موقت مصر برای آزادی رهبران اخوان المسلمین و نیز مذاکره با نیروهای اسلامی شدت یافت.

طی این مدت و از زمانی که ارتش ابتکار عمل سرنگونی دولت مرسی را از دست نیروهای معترض گرفت و پس از روزهای اول که با شادمانی و حضور توده مردم در خیابان ها همراه بود، مردمی که برای سرنگونی محمد مرسی بپا خاسته بودند، به خانه هایشان باز گشته و نظاره گر کشمکش های میان ارتش و طرفداران محمد مرسی هستند. اگرچه سقوط محمد مرسی و اخوان المسلمین از قدرت، اصلی ترین خواست کارگران و توده های مردم مصر در تداوم انقلاب فوریه ۲۰۱۱ بود و همانگونه که سازمان ما در کار شماره ۶۴۹ نوشت، سقوط دیکتاتوری دولت مذهبی اخوان المسلمین را باید گامی در جهت تداوم انقلاب ناتمام مردم مصر ارزیابی کرد، اما در این نیز تردیدی نیست که اقدامات ارتش مصر در اعمال خشونت، سرکوب و کشتار، مستنفا از اینکه این نیروها چه کسانی هستند، مستنفا از اینکه این نیروها از چه ماهیتی برخوردارند، نه تنها قابل دفاع نیست، بلکه محکوم نیز هست. اگر امروز دست و بال ارتش در کشتار حتا مرتجعین و واپسگرایانی همچون محمد مرسی و نیروهای مرتجع اخوان المسلمین که خود حقیقتاً و سرکوب دیگری را بر مردم مصر تحمیل کردند، باز گذاشته شود، دیر یا زود کابوس این کشتار بر سر نیروهای مترقی و خود کارگران و توده های مردم مصر نیز فرود خواهد آمد.

و درست در چنین وضعیتی که کارگران و توده های مردم مصر به انتظار در خانه هایشان نشسته اند، باید به این سؤال پاسخ داده شود، حسنی مبارک رفت و محمد مرسی رئیس جمهور

شد. پس از آن، در ادامه مبارزات مردم مصر و تداوم انقلاب نیمه کاره شان، دولت مرسی هم سقوط کرد، اما آلان چی؟ مردم در کجای این انقلاب ایستاده اند؟ روال کار چه خواهد شد و انقلاب نیمه کاره مصر به کدام سمت خواهد رفت، شکست یا تداوم؟

به نظر می آید وضعیت کنونی مصر تا حدود زیادی شبیه ماه های اولیه بعد از سرنگونی حسنی مبارک در فوریه ۲۰۱۱ است. در آن زمان نیز، پس از آنکه حسنی مبارک سرنگون شد و ارتش مصر قدرت را در دست گرفت، توده های بپاخاسته ابتدا در انتظار نشستند تا ببینند سرنگونی حسنی مبارک برایشان چه ارمغانی خواهد داشت. پس از اندک زمانی وقتی پاسخی بر مطالبات اصلی شان که همانا تحقق نان و آزادی بود، داده نشد، کم کم به اعتراض و حضور علنی در خیابان ها و اجتماع در میدان التحریر روی آوردند. با روی کار آمدن محمد مرسی و اعمال قوانین دینی، روند انقلاب نا تمام مردم مصر وارد فضای دیگری شد. مبارزات مردم گسترده تر و حضورشان در خیابان ها به مراتب از روزهای انقلاب فوریه افزونتر شد. اکنون محمد مرسی نیز از قدرت ساقط و دولت موقت عدلی منصور تحت حمایت ارتش مصر قدرت را در دست گرفته است. آیا کارگران و توده های مردم مصر با سکوت و نشستن در خانه هایشان نظاره گر شکست انقلاب خود خواهند بود و یا در تداوم انقلاب ناتمام و برای تحقق نان و آزادی مجدداً به خیابان ها خواهند ریخت؟

تردیدی نیست که اگر اوضاع به روال لحظه کنونی پیش برود، فرجام آن، شکست انقلاب خواهد بود.

اما این تصور که بپنداریم از آنجا که با سقوط محمد مرسی ارتش قدرت را در دست گرفته و این ارتش هم اکنون در حال کشتار و سرکوب طرفداران محمد مرسی است، پس نتیجه بگیریم که دیگر انقلاب مصر به پایان کار خود رسیده است، طبیعتاً نمی تواند بر خاسته از واقعیات عینی مبارزات مردم مصر طی دو سال و نیم گذشته باشد. اولاً ارتش مصر صرفاً بعد از سقوط محمد مرسی و در دو ماه گذشته نیست که قدرت را در دست گرفته است. در مصر طی نیم قرن گذشته مستنفاً از اینکه چه کسی و کدام دولت در راس امور بوده است، ارتش همواره مرکز ثقل قدرت در هیئت حاکمه مصر بوده است. دوماً، وقتی در پی انقلاب فوریه ۲۰۱۱ حسنی مبارک سرنگون شد، باز هم این نظامیان بودند که قدرت را در دست گرفتند. اما مبارزات توده های مردم مصر ادامه یافت و در نهایت با انجام انتخابات و اخوان المسلمین، محمد مرسی بر کرسی ریاست جمهوری نشست. سوماً، استراتژی آمریکا و اتحادیه اروپا بر روی کار آمدن دولت های اسلامی به اصطلاح میانه رو در منطقه است و این استراتژی عجلاناً با دولت هایی که نظامیان در راس قدرت باشند در تعارض است.

اما از همه اینها که بگذریم مهمترین مسئله، نقش کارگران و توده های مردم مصر در تداوم انقلاب فوریه است. سقوط محمد مرسی اگر چه ممکن است برای بورژوازی، نیروهای لیبرال و جریان های سکولار مصر پایان کار تلقی گردد،

انقلاب نیمه کاره مصر به کدام سمت می رود؟

اما برای جوانان، زنان و عموم کارگران و توده های مردم مصر نمی تواند پایان کار باشد. آنان مطالبات معینی دارند، مطالباتی که همچنان متحقق نشده اند. کارگران، کار برای خود و فرزندانیشان می خواهند، آنان نان و آزادی می خواهند، آزادی از همه نوع، آزادی سازماندهی و اعصاب، نان برای خود و فرزندانیشان، آنان برابری می خواهند و برای تحقق آن سالیان متمادی مبارزه کرده و کشته داده اند. کارگران و توده های مردم مصر نشان داده اند که به ارتش اعتماد نکرده و طبیعتاً به فراخوان ارتش برای حضور در جنگی که مربوط به آنان نبود و نیست به خیابان ها نیز نخواهند ریخت. برای کارگران و توده های مردم مصر سقوط محمد مرسی مفری برای خیزش های بعدی و گامی دیگر در تداوم همان انقلاب نیمه کاره مصر است. آنان همانگونه که پس از سرنگونی حسنی مبارک کوتاه زمانی در جهت پاسخگویی به مطالبات شان در انتظار ماندند و آنگاه به مبارزات خیابانی شان ادامه دادند؛ اینبار نیز در انتظار نشسته اند تا ببینند سقوط محمد مرسی و نیروهای اخوان المسلمین از قدرت چه ارمغانی برای تحقق مطالبات آنان خواهد داشت.

واقعیات تاکنونی مبارزات کارگران، زنان، جوانان و توده های مردم مصر گواه این حقیقت است، که اگر پاسخ مشخصی به مطالبات و حقوق پایمال شده شان داده نشود، آنان دوباره به خیابان ها سر ریز خواهند شد. همه شواهد تا کنونی نشان می دهد که انقلاب نیمه تمام مصر با سقوط محمد مرسی متوقف نشده و با فراز و فرودهایی کماکان ادامه خواهد داشت.

کنگره ملی ناسیونالیست های کرد و سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله)

نشست مقدماتی پروژه برگزاری کنگره ملی کردها به فراخوان مسعود بارزانی رهبر حزب دمکرات و رئیس اقلیم کردستان عراق روز ۳۱ تیر در شهر اربیل برگزار شد. در این نشست که نمایندگان ۳۹ حزب و سازمان کرد از چهار کشور عراق، ایران، ترکیه و سوریه حضور داشتند، هیئت ۲۱ نفره برگزار کننده کنگره و نیز تاریخ برگزاری آن تعیین گردید. در نشست مقدماتی اربیل، از کردستان ایران سه جریان کومله، دو جریان حزب دموکرات، پژاک و چند جریان کوچک دیگر حضور داشتند. از جمع احزاب و سازمان های کرد ایران پنج نفر در هیئت برگزار کننده این کنگره جای گرفته اند.

ماهیت طبقاتی احزاب و سازمان هایی که در نشست مقدماتی ۳۱ تیر حضور داشتند و به احتمال یقین همگی در نشست کنگره ملی کردها نیز حضور خواهند یافت، از سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) که بگنیم، عموم شرکت کنندگان این کنگره نماینده گرایش بورژوا- ناسیونالیسم کرد کشورهای خود هستند. احزابی که به صورت آشکار از حمایت و حتا

دخالتم نظامی آمریکا در کشورهای کرد نشین ایران، سوریه و عراق دفاع نیز می کنند.

حزب دمکرات کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی و اتحادیه میهنی کردستان عراق به رهبری جلال طالبانی که میزبانی برگزار می این کنگره را به عهده دارند دو دهه است که با دخالت نظامی آمریکا در عراق به قدرت رسیده اند و هم اکنون جزو پیش برندگان سیاست آمریکا در کشورهای منطقه هستند. رهبران دو حزبی که هم با جمهوری اسلامی مناسبات دیپلماتیک حسنه دارند و هم با دولت آمریکا نزد عشق می بازند.

از طرف دیگر، حزب دمکرات ایران به رهبری مصطفی هجری و سازمان کومله زحمتکشان به رهبری عبدالله مهندی یک دهه است که در رویای رسیدن به وضعیت کردستان عراق به سر می برند و سیاست شان در دفاع از دخالت نظامی دولت باراک اوباما با هدف "راهی" مردم کردستان ایران پایه ریزی شده است. دولت ترکیه نیز به صورت مشروط از برگزاری کنگره ملی کردها در اقلیم کردستان حمایت کرده است. احمد ترک و صلاح الدین دمیرتاش از جمله نمایندگان کرد مجلس ترکیه بودند که در نشست مقدماتی ۳۱ تیر این کنگره حضور داشتند. نمایندگان احزاب کردستان سوریه نیز به لحاظ طبقاتی در ردیف همان مجموعه حزب دمکرات ایران و سازمان کومله زحمت کشان می گنجد. در واقع عموم احزاب و سازمان های شرکت کننده در این نشست، شاخص ترین نمایندگان ناسیونالیسم و بورژوازی کرد کشورهای ایران، ترکیه، سوریه و عراق هستند. احزابی که در این کنگره به دور هم جمع می شوند تا در مورد تعامل با دولت های کشور خودی و آینده "کردستان بزرگ" به رایزنی و تصمیم گیری بپردازند.

در میان مجموعه احزاب کرد شرکت کننده در کنگره ملی کرد، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) از جمله معدود جریان های است که خود را کمونیست و مدافع رهایی طبقه کارگر ایران می داند.

حال باید از سازمانی که خود را کمونیست می داند و ادعای مبارزه برای رهایی کارگران و زحمتکشان را دارد، پرسید با کدام معیار و از منظر دفاع از منافع طبقاتی کدام طبقه در کنگره ای با ماهیت سر تا پا بورژوا- ناسیونالیستی حضور یافته است؟ کنگره ای که نه تنها مسئله رهایی طبقه کارگر و زحمتکشان در آن موضوعیتی ندارد، بلکه حتا منافع کارگران و زحمتکشان کرد نیز در آن مطرح نیست.

سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) با حضور در چنین کنگره ای نشان داده است که دفاع از موضوعیت ناسیونالیسم کرد برایش در الویت مهمتری نسبت به رهایی کارگران و زحمتکشان ایران و حتا کارگران کرد قرار دارد.

هم اکنون رهبران همه احزاب و سازمان های بورژوا- ناسیونالیست کرد از ترکیه گرفته تا ایران و سوریه در رویای اقلیم کردستان و موقعیتی امثال مسعود بارزانی و جلال طالبانی به سر می برند. اینکه مسعود بارزانی، جلال طالبانی و بورژوازی اقلیم کردستان عراق از خیر سر آمریکا و همدستی با دولت مذهبی- بورژوازی عراق به نان و نوایی رسیده اند، چه ارتباطی با کارگران و مردم زحمتکش کرد عراق دارد. کارگران و زحمتکشانی که همچنان

در ستم، استثمار و بی حقوقی دست و پا می زنند. کارگران و زحمتکشانی که تنها باید به این دلخوش باشند که می توانند در این قفس ستم و استثمار به زبان کردی آواز بخوانند. و باز باید بر این دل خوش دارند که اینبار سرکوبگران شان به جای زبان عربی با زبان شیرین کردی به آنان نهب می زنند و آنان را سرکوب، استثمار و چپاول می کنند.

اگر رهبران حزب دمکرات و اتحادیه میهنی کردستان عراق از قیل چپاول و غارت دسترنج کارگران و زحمتکشان اقلیم کردستان و عراق به سرمایه های میلیاردی رسیده اند، آیا این بدان معنا است که کارگران و زحمتکشان اقلیم کردستان نیز از امکانات رفاهی، بهداشت و درمان لازم برخوردارند و در آسایش زندگی می کنند؟

اگر سران بورژوا- ناسیونالیسم کرد و دستگاه حکمرانی اقلیم کردستان عراق طی همین مدت ده سال با کسب پول های باد آورده در فساد مالی و سیاسی غوطه ور شده اند، ناشی از همان جایگاه ناسیونالیسم بورژوازی شان است. آنان اگرچه ادعای آزادی مردم کردستان را با خود پیک می کشیدند، اما هرگز خود را مدافع منافع کارگران قلمداد نمی کردند و اگر چنین ادعایی هم می داشتند هم اکنون ثابت کرده اند که فریبکاری بیش نبودند.

اما، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) که ادعای کمونیسم و دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان را دارد، در پی کدام منافع طبقاتی راهی کنگره ملی ناسیونالیست های کرد شده است؟ آیا سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) به عواقب مخرب اتخاذ چنین سیاست ناسیونالیستی و اثرات زبان بار آن در مخوش کردن مرز میان گرایش بورژوا - ناسیونالیستی کرد و مبارزات کارگران و زحمتکشان کردستان اندیشیده است؟

آیا سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) به دلیل اینکه تشکیلات منطقه ای این حزب در کردستان است، می تواند حضور خود را در کنگره بورژوا- ناسیونالیست های کرد توجیه کند و یا اینکه این اقدام کومله را باید به نوعی بازگشت به خویش خویش که همانا بازگشت به ناسیونالیسم گذشته اش است، تلقی کرد.

در واقع باید گفت از آنجایی که همه احزاب بورژوا- ناسیونالیست کرد در این کنگره جمع شده اند، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) نگران این مسئله است که مبادا با عدم حضور در این کنگره، از ناسیونالیسم کردستان کنار گذاشته شود. کومله که ظاهراً ادعای کمونیست بودن دارد، به جای اینکه از منافع طبقه کارگر و از جایگاه و موضع این طبقه به مسئله رفع ستم ملی و رهایی کارگران و مردم زحمتکش کردستان بیاندیشد، نگران کنار گذاشته شدن خود از مجموعه بورژوا- ناسیونالیسم کرد است. و این نگرانی نه فقط هیچ ارتباطی با کمونیسم و منافع کارگران ایران ندارد، بلکه حتا با منافع کارگران و توده های زحمت کش کرد نیز در تعارض است. و صد البته این اقدام و موضع سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) را نمی توان منفک و جدا از موضع حزب کمونیست ایران ارزیابی کرد.

آنچه مسلم است با اتخاذ چنین موضع و تصمیمی

کنگره ملی ناسیونالیست‌های کرد و سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله)

از طرف سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) که پیکره اصلی این حزب است، تعجب آور نخواهد بود که در پی آن، حزب کمونیست ایران گام‌های دیگری در این جهت بردارد. همین اقدام نیز کافیست که از این پس حتا در موضع گیری های خود نسبت به جریانات رفرمیست و سازش کار درون طبقه کارگر با مشکل روبرو گردد. و فراتر از آن، از این پس اگر جریانات رنگارنگ مدعی کارگری با ادعای دفاع از منافع طبقه کارگر ایران در کنگره های بورژوازی که با فراخوان نمایندگان سرمایه داری سازماندهی می شوند، شرکت کنند، به زد و بند بپردازند و بخواهند همانند سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) حضور خود در اینگونه محافل بورژوازی را تحت پوشش تاثیر گذاری بر جریانات بورژوازی و رفرمیست شرکت کننده در این گونه کنگره ها توجیه کنند، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) که هیچ، دیگر حتی حزب کمونیست ایران نیز حرفی برای گفتن نخواهد داشت. و این کمترین خسارانی است که از قیل حضور سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) در کنگره ملی بورژوا- ناسیونالیست‌های کرد، نصیب این سازمان و حزب کمونیست ایران خواهد شد.

راه حل رفع ستم ملی در کردستان حضور در کنفرانس ها و کنگره هایی با ماهیت بورژوازی و ناسیونالیستی نیست. چنین کنگره هایی می تواند مشکل ناسیونالیسم و منافع احزاب بورژوازی کرد را تامین کند، اما گشایشی در وضعیت کارگران و انبوه توده های زحمتکش مردم کرد ایجاد نخواهد کرد.

برهائی کارگران و توده های ملیت های تحت ستم ایران با راهی طبقه کارگر گره خورده است. کمونیست ها از موضع کل طبقه کارگر و توده های زحمتکش ایران به مسئله رهایی و رفع ستم ملی نگاه می کنند و طبیعتا، این حزب یا آن سازمان کمونیست صرفا به دلیل اینکه کرد، بلوچ و یا آذری است، نمی تواند از موضع ناسیونالیستی با حضور در کنگره های بورژوازی ادعا کند که اینگونه اقداماتش در مسیر رفع ستم ملی می باشد.

مردم سوریه همچنان قربانی نظم ضد انسانی سرمایه‌داری

حدود ساعت ۳ صبح روز چهارشنبه ۲۱ اگوست برابر با ۲۰ مرداد، اولین اخبار در مورد حمله شیمیایی به محلاتی در دمشق پایتخت سوریه منتشر شد. براساس اعلام پزشکان بدون مرز، ۳ بیمارستان مرتبط با آن‌ها حدود ۳۶۰۰ بیمار را که دارای نشانه‌های مسمومیت با گاز اعصاب بودند، تحت درمان قرار داده که از میان آن‌ها ۳۵۵ نفر جان باخته‌اند. برخی از گزارش‌ها

حاکمی از قربانی شدن تعداد باز هم بیشتری از مردم سوریه می‌باشد. کودکان، زنان و مردانی که عموما در خواب بوده و هرگز نتوانستند از خود دفاع کنند.

جنبش اعتراضی مردم سوریه که همچون دیگر کشورهای عربی با خواست نان و آزادی آغاز شد و خواستار برکناری دیکتاتوری به‌نام بشار اسد بود، به‌سرعت و بر اثر رقابت بین کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی که در یک سوی آن عربستان، قطر، ترکیه، اتحادیه اروپا و آمریکا قرار داشتند و در سوی دیگر روسیه، چین، ایران و گروه حزب الله لبنان، به یک جنگ خونبار داخلی تبدیل شد. جنگی که از سویی منجر به انحراف مبارزات توده‌ها، قربانی شدن ۱۰۰ هزار نفر از آن‌ها و آوارگی میلیون‌ها نفر گردید و از سوی دیگر به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم پای برخی از دولت‌های منطقه را به جنگ کشاند، جنگی که به‌معنای کامل کلمه به یک جنگ فقه‌ای تبدیل شده و تا همین امروز نیز آتش این جنگ به برخی از کشورهای منطقه همچون عراق و لبنان به‌صورت مستقیم و به برخی دیگر از کشورها که همیشه با معضل سنی و شیعه روبرو بوده‌اند به‌طور غیرمستقیم کشانده شده است.

در عراق بار دیگر میزان قربانیان در اثر انفجارهایی که هدفشان تنها توده‌های مردم هست که به جرم شیعه و یا سنی بودن کشته می‌شوند، اوج گرفته است. تنها در روز یکشنبه ۳ شهریور ماه بیش از ۴۶ نفر در این انفجارات کشته شدند. در لبنان نیز پس از انفجارات محلات شیعه نشین بیروت که منجر به کشته شدن ده‌ها نفر گردید، دو انفجار در شهر طرابلس و در محلات سنی‌نشین این شهر منجر به کشته شدن بیش از ۴۰ نفر شد. شاخه شمال آفریقای گروه جنایت‌پیشی "القاعده" با انتشار اطلاعیه‌ای حزب الله لبنان را مسئول این انفجارها دانسته و نوشته است: "حزب‌الله کیفر کارش را خواهد دید". در یمن نیز در اثر انفجار بمب در صنعا پایتخت این کشور، حداقل شش نفر کشته شدند.

ادامه‌ی جنگ داخلی در سوریه که نشانی از پیروزی هیچ‌کدام از طرفین در آن وجود ندارد و تسری آن به کشورهای همچون عراق و لبنان که همراه با تقویت افراطی‌ترین جریانات مذهبی همراه شده است، وضعیت پیچیده‌ای را در این منطقه از جهان پدید آورده است. در چنین شرایطیست که حمله شیمیایی به مردم سوریه و قربانی شدن آن‌ها، بهانه‌ای گشت تا تحرکات دیپلماتیک برای پایان دادن به این وضعیت از سوی آمریکا و متحدان‌اش اوج بگیرد.

کشورهای غربی و متحدان آنها، همچون ترکیه از همان ابتدا انگشت اتهام را به سوی دولت بشار اسد نشانه رفتند. در این میان طبیعی بود که روسیه و ایران در حمایت از دولت بشار اسد و رد این اتهام وارد میدان شوند. اما تداوم این موضوع و پافشاری بر بازدید ماموران سازمان ملل، باعث شد تا سوریه پس از چند روز، با بازرسی ماموران سازمان ملل و حتا آتش بس در منطقه به منظور ایجاد امنیت برای بازرسان موافقت کند.

اما تهدیدات کشورهای غربی ادامه و حتا شدت یافت. فرانسه از همان ابتدا از ضرورت استفاده از نیروی نظامی سخن راند. اوپاما با مشاوران‌اش جلسه‌ای برگزار کرد و وزیر دفاع

وی از آمادگی نیروهای نظامی آمریکا برای هر گونه اقدامی در صورت تصمیم اوپاما سخن راند. حتا وزیر خارجه انگلیس و یکی از مقامات کاخ سفید با اعلام این‌که سوریه با بازرسی سازمان ملل دیر موافقت کرده است، از احتمال از بین رفتن شواهد به دلیل بمباران‌های روزهای بعد توسط دولت بشار اسد صحبت کردند. در این میان ترکیه شدیدترین هشدار را داد. روز دوشنبه ۴ شهریور وزیر خارجه ترکیه گفت: "اگر توافقی گسترده و در سطح شورای امنیت سازمان ملل برای اقدام به حل بحران سوریه شکل نگیرد، ترکیه به هر ائتلاف بین‌المللی دیگر علیه سوریه خواهد پیوست". وی همچنین از رایزنی ۳۷ کشور درباره‌ی راه‌های مداخله در بحران سوریه و امکان ایجاد یک ائتلاف علیه دولت بشار اسد توسط این کشورها سخن گفت.

در پی اوج‌گیری این تهدیدها، دولت‌های ایران و سوریه نیز مقابله به مثل را آغاز کردند. وزیر اطلاع‌رسانی سوریه به آمریکا برای هرگونه دخالت نظامی هشدار داد. جعفری فرمانده سپاه و جزیبری معاون ستاد کل نیروهای مسلح و از فرماندهان سپاه، سخنانی مشابه وزیر اطلاع‌رسانی سوریه بر زبان راندند. در این میان سخنان جزیبری که گفته بود: "آمریکا محدوده خط قرمز جبهه سوریه را می‌داند و هرگونه عبور از خط قرمز سوریه پیامدهای شدید برای کاخ سفید در پی خواهد داشت"، در مطبوعات جهان زیر ذربین رفت تا آتش تشنجات هر چه بیشتر شعله‌ور گردد. روحانی بدون موضع‌گیری مشخص در رابطه با طرفین دعوا در سوریه، با بیان این که ایران خود قربانی حملات شیمیایی بوده است، بر مخالفت ایران با استفاده از این سلاح‌ها به‌ویژه در سوریه تاکید نمود. کمیسیون امنیت ملی مجلس اسلامی نیز با حضور سخنگوی وزارت خارجه جلسه‌ای برای بررسی امکان دخالت نظامی قدرت‌های غربی و مواضع احتمالی روسیه و ایران برگزار کرد.

دولت سوریه برای ایران و حزب‌الله لبنان اهمیت فراوانی داشته و دارد. سوریه فقط مسیر انتقال مهمات نظامی برای حزب‌الله و دیگر گروه‌های همسو نبود، حکومت اسلامی با استفاده از این امکان در واقع قدرت چانه‌زنی خود را بالا برده و بر اهمیت خود و ضرورت بازی‌گرفتن‌اش در معادلات منطقه‌ای تاکید می‌کرد. شکی نیست که تا همین‌جا نیز این جنگ به منافع حزب‌الله و ایران آسیب رسانده است. نه تنها قدرت نظامی حزب‌الله به‌خاطر درگیر شدن در جنگ تضعیف می‌شود، بلکه حزب‌الله را به رویارویی بیشتری با کشورهای عربی منطقه کشانده و از نظر سیاسی بیش از گذشته منزوی می‌سازد. همین چندی پیش بود که اتحادیه اروپا، شاخه نظامی حزب الله را مورد تحریم قرار داد که موجب واکنش شدید ایران گشت.

در چنین شرایطیست که بمباران شیمیایی محلاتی در دمشق، به یک بحران جدید بین‌المللی تبدیل می‌گردد. شکی نیست که ادامه‌ی وضعیت کنونی و تشدید بی‌ثباتی در منطقه بویژه عراق مورد خوشایند دولت‌های غربی نمی‌باشد. از سوی دیگر دولت‌های غربی به‌هیچ عنوان با ابقای دولت بشار اسد موافقت نخواهند کرد، برای همین است که از نظر این دولت‌ها باید حتما تغییراتی در وضعیت کنونی داده شود. پیش از

"بازنگری در سیاست خارجی" ادعای توخالی روحانی

کمک‌ها و حمایت‌های آن از گروه‌های اسلام‌گرای فلسطینی و لبنانی بیمناک است، همواره آمادگی درگیری نظامی را با جمهوری اسلامی داشته است و در عین حال تلاش کرده است به ویژه قدرت‌های جهانی را به مقابله با جمهوری اسلامی تشویق کند. تلاش‌های هژمونی طلبانه و توسعه طلبانه جمهوری اسلامی در منطقه خاورمیانه با سیاست‌های قدرت‌های امپریالیست به ویژه امپریالیست‌های اروپایی و آمریکایی نیز اصطکاک و برخورد پیدا کرده است، چرا که آن‌ها نیز اهداف و مقاصد توسعه طلبانه و برتری طلبانه خود را دنبال می‌کنند و از بی‌ثبات شدن وضعیت رژیم‌های وابسته به خود نگران‌اند. بنابراین پوشیده نیست که اگر تقریباً تمام دولت‌های منطقه و مهم‌ترین قدرت‌های جهانی با جمهوری اسلامی مناسباتی همواره پرتشنج داشته‌اند، مرتبط با استراتژی جمهوری اسلامی در سیاست خارجی و اهدافی است که از طریق این استراتژی تعقیب می‌کند. بدیهی‌ست که مادام تغییری در این استراتژی صورت نگیرد و روحانی و وزیر امور خارجه‌اش می‌گویند قراری نیست تغییری در این عرصه انجام بگیرد، تضادهای تنش و درگیری‌هایی که تاکنون وجود داشته، ادامه خواهد یافت و ادعاهای روحانی بوج از کار درخواهد آمد. یعنی نه فقط معضلات و معضلات و بحران‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی برطرف خواهد شد، بلکه تمام امید روحانی به بهبود وضعیت داخلی رژیم از طریق بهبود در مناسبات بین‌المللی، نقش برآب خواهد شد.

به تمام معنا مضحک است، وقتی که روحانی می‌گوید استراتژی سیاست خارجی و هدف آن تغییر نمی‌کند، اما می‌خواهد سیاست خارجی جمهوری اسلامی را مورد بازنگری قرار دهد و از طریق "تاکتیک و روش" بحران‌های متعدد بین‌المللی جمهوری اسلامی را حل کند و از آن طریق "مشکلات" داخلی را نیز برطرف نماید. این را نه فقط دولت‌های رقیب جمهوری اسلامی، بلکه هر کس که اندکی با سیاست آشنا باشد، می‌داند که تاکتیک در خدمت استراتژی و اهداف آن است و نه برعکس. جمهوری اسلامی می‌خواهد با حمایت از اسلام‌گرایان عراقی به دخالت خود در این کشور ادامه دهد، می‌خواهد حزب‌الله لبنان و گروه‌های اسلام‌گرای فلسطینی را تقویت کند، می‌خواهد با حمایت و کمک به اسلام‌گرایان افغانی، پاکستانی، یمنی، بحرینی و غیره اهداف سیاست پان‌اسلامیستی خود را تعقیب کند، می‌خواهد در سوریه دخالت سیاسی و نظامی داشته باشد، می‌خواهد گروه‌های تروریستی اسلامی را حتا در کشورهای اروپایی سازمان دهد، می‌خواهد میلیتاریسم و نظامی‌گری خود را تقویت نماید، اما گویا تاکتیک و روش می‌تواند در خلاف این جهت استراتژیک اتخاذ گردد. فقط کافی است که به جای تندخوانی و ترشویی احمدی‌نژاد و جلیلی، لبخند روحانی و نماینده او قرار گیرد. واقعا که با چه تردستی و مهارتی معضلات سیاست خارجی جمهوری اسلامی که

گویا کلید حل تمام معضلات می‌باشد، حل شده است. "بازنگری" در گفتار و روش، مشکل‌گشای تمام معضلات خارجی رژیم در خیال شده است! وزیر خارجه جمهوری اسلامی در گفتگوی تلویزیونی خود در پاسخ این سؤال که "چطور می‌خواهیم از موانع سیاست خارجی در مواجهه با کشورهای همسایه عبور کنیم" می‌گوید: "ما نیاز داریم که همراه با همسایگان خود نسبت به منافع خود به یک فهم درست برسیم." دقیقاً همین فهم درست نسبت به منافع اقتصادی و سیاسی است که به ستنیزها و درگیری‌ها در سیاست خارجی انجامیده است و نه نفهمی و سوءتفاهمی که باید به سادگی برطرف شود. او از این‌که دولت‌های اسلام‌گرای رقیب جمهوری اسلامی به تقویت فرقه‌گرایی و نزاع مذهبی می‌پردازند و در برابر فرقه‌گرایی شیعی جمهوری اسلامی، فرقه‌گرای سنی و حمایت از آن را در جنگ و نزاع فرقه‌ای قرار داده‌اند، شکوه می‌کند و می‌افزاید: "در منطقه‌ای که این میزان از گروه‌ها و مذاهب مختلف وجود دارد، نمی‌توان با دعوی فرقه‌ای منافع خود را پیش برد." گویا که ایشان اصلاً بی‌اطلاع است از این مسئله، که تا پیش از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران و سیاست پان‌اسلامیستی شیعه‌گرای آن، ما چیزی به نام جنگ فرقه‌ای در منطقه خاورمیانه نداشتیم. این جمهوری اسلامی ایران بود که آغازگر جنگ فرقه‌ای، تشدید تضاد شیعه و سنی گردید و در پی آن نیز دولت‌های اسلام‌گرای منطقه و قدرت‌های امپریالیست نیز به آن دامن زدند. مادام که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم است و با سیاست پان‌اسلامیستی شیعه‌گرای خود به فرقه‌گرایی و جنگ فرقه‌ای دامن می‌زند، این معضل منطقه خاورمیانه

همچنان پابرجا خواهد ماند. جمهوری اسلامی ایران، با سیاست خارجی ارتجاعی خود نه فقط نتایج بس مخربی برای توده‌های مردم ایران به‌بار آورده، بلکه تأثیرات ویران‌گری بر کل منطقه خاورمیانه گذاشته است. ادعای روحانی مبنی بر "بازنگری در سیاست خارجی" یک ادعای تو خالی‌ست، چرا که این سیاست خارجی در اساس دست نخورده باقی می‌ماند. او که هم‌اکنون بر سر تعیین نماینده‌ای برای مذاکره با قدرت‌های جهانی با مقاومت رقیبای خود روبه‌روست، قادر نخواهد بود نزاع هسته‌ای را حل کند تا چه رسد به کل بحران‌های سیاست خارجی. باید به خاطر داشت که این سیاست پرتنش خارجی از سال‌ها پیش از آن‌که نزاع هسته‌ای و پرونده مرتبط با آن پیش آید، همواره وجود داشته، به حیات خود ادامه داده و خواهد داد.

این سیاست خارجی نمی‌تواند تغییر کند، مگر آن‌که سیاست داخلی دگرگون گردد. و این دگرگونی رخ نخواهد داد مگر آن‌که بساطت جمهوری اسلامی از ایران جاروب شود. اما تنها برافتادن جمهوری اسلامی برای حل تمام معضلات مردم ایران کافی نیست. اگر قرار است به بحران اقتصادی پایان داده شود، اگر قرار است، راه حل عملی برای غلبه بر معضلات اجتماعی بی‌شمار جامعه ایران ارائه شود، اگر قرار است، مردم ایران از آزادی و دموکراسی، رفاه و برابری برخوردار گردند، باید یک دولت کارگری شورایی در ایران مستقر گردد که بتواند تمام نظم پوسیده موجود را از بیخ و بن دگرگون سازد و از این طریق تضادها و بحران‌های موجود را حل کند. فقط این راه‌حل، نجات‌بخش توده‌های وسیع مردم ایران خواهد بود.



مردم سوریه همچنان قربانی نظم ضد انسانی سرمایه‌داری

سوریه وارد مرحله‌ی جدیدی شده است. اما این جنگ، جنگ مردم سوریه، جنگ کارگران و زحمتکشان سوریه علیه طبقه حاکم سرمایه‌دار نیست. این جنگی نیست که مردم آن را می‌خواهند. این جنگی‌ست که از سوی دولت‌ها از جمله دولت بشار اسد، به مردم سوریه تحمیل شده است، جنگی که قربانیان آن مردم سوریه هستند و آثارش سال‌ها بر مردم این کشور باقی خواهد ماند. مردم سوریه به شیعه و سنی و کرد تقسیم نمی‌شوند، مردم سوریه به کارگران و زحمتکشان در برابر سرمایه‌داران تقسیم می‌شوند. مردم سوریه خواهان نان و آزادی بوده و هستند و این خواست اگر امروز در محاق فرو رفته، روزی سر برآورده و کارگران و زحمتکشان سوری انتقام خود را از سرمایه‌داران و تمام مرتجعین سوریه و دیگر کشورهای درگیر که امروز به‌خاطر منافع حقیرشان کودکان، زنان و مردان سوری را به‌خاک و خون کشیده‌اند، خواهند گرفت.



این آمریکا و روسیه خود را آماده کرده بودند تا با برگزاری مذاکراتی به نحوی که تا حدودی نظرات روسیه نیز تأمین گردد، بن‌بست سوریه را بشکنند، اما به نظر می‌آید که اکنون از موقعیت روسیه برای چانه‌زنی کاسته شده است. اگرچه محدوده دخالت نظامی مستقیم آمریکا در شرایط کنونی هنوز دقیقاً روشن نیست، اما احتمال حملات موشکی و بمباران برخی مراکز نظامی دولت بشار اسد افزایش یافته است. در هر حال شکی وجود ندارد که بعد از این فاجعه دست ائتلاف مخالف سوریه برای اقداماتی جدید برای برهم زدن موازنه بازتر شده است. موازنه‌ای که از نقطه‌نظر منافع این کشورها باید هرچه سریع‌تر به نفع مخالفان دولت بشار اسد تغییر کرده و زمینه‌ی سرنگونی بشار اسد را فراهم آورد. در چنین شرایطی‌ست که محاصره دولت ایران و حزب‌الله لبنان نیز کامل‌تر می‌شود. هنوز این سخن آخوند مهدی طابان در گوش‌ها می‌پیچد که گفته بود: "اهمیت سوریه برای ایران بیش از خوزستان است و اگر سوریه از دست برود تهران را هم نمی‌توانیم حفظ کنیم." بی‌شک از روز چهارشنبه ۳۰ مرداد، جنگ داخلی در



انقلاب نیمه کاره مصر به کدام سمت می رود؟

از روزهای پایانی ژوئن ۲۰۱۳ که توده های مردم مصر در ابعادی میلیونی علیه دولت محمد مرسی به خیابان ها ریختند، دو ماه می گذرد. طی دو ماه گذشته انقلاب نیمه تمام مصر با تحولات جدید و پیچیده ای مواجه شده است. درست در روزهایی که محمد مرسی با اعتراضات میلیونی و یکپارچه مردم به پایان کار خود نزدیک می شد، درست در لحظه هایی که دولت مذهبی اخوان المسلمین در زیر فشار اعتراضات خیابانی نفس های آخر خود را می کشید، ارتش مصر از فراز سر مردم وارد میدان شد و به بهانه جلوگیری از "کشتار و خون ریزی" دولت محمد مرسی را ساقط کرد. این اولین بار نبود که ارتش مصر تحت پوشش "ناجی مردم" تلاش کرده است توده های معترض را به خانه هایشان باز گرداند. در روزهای اوج انقلاب فوریه ۲۰۱۱ نیز درست

در واپسین لحظات پیش از سقوط حسنی مبارک، ارتش وارد میدان شد، ابتکار عمل سرنگونی حسنی مبارک را در دست گرفت و با تسریع روند سقوط دیکتاتور حاکم بر مصر، خود را در نقش "ناجی مردم" نمایان ساخت. اگرچه در ۲۶ فوریه ۲۰۱۱ حسنی مبارک از قدرت ساقط و زندانی شد، اما به مطالبات اصلی مردم که برای تحقق آن به انقلاب روی آورده بودند هیچ پاسخی داده نشد. در واقع انقلاب مردم مصر با ورود ارتش به میدان مبارزاتی مردم، نیمه تمام باقی ماند. با قدرت گیری ارتش، کارگران و اقشار مختلف مردمی که برای تحقق شعار نان و آزادی به تغییر وضعیت موجود روی آورده بودند، در تداوم بخشیدن به انقلاب فوریه ۲۰۱۱ مجدداً به جنب و جوش افتادند. پس از یک سال، ارتش شرایط انتخابات را فراهم ساخت و این بار تحت پوشش انتخابات آزاد و در واقع با همدستی ارتش مصر، دلارهای شیوخ منطقه و استراتژی جهان سرمایه و به طور اخص دولت آمریکا جهت به قدرت رساندن یک دولت مذهبی دیگر، دولت وابسته به اخوان المسلمین به قدرت رسید.

در صفحه ۸

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://50.118.106.1/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org



Organization Of Fedaian (Minority)
No 652 August 2013



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دموکراسی شورایی

فراپاد رسای کارگران و تمامی انسان های زحمتکش، شریف و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

برنامه های تلویزیون دموکراسی شورایی را ببینید

برنامه های تلویزیون دموکراسی شورایی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه ها می باشد.

ساعات پخش برنامه های تلویزیون دموکراسی شورایی بدین قرار است:

برنامه های تلویزیون دموکراسی شورایی دوشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۲ به وقت ایران

۲۰ به وقت اروپای مرکزی

۱۱ به وقت لس آنجلس

و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۱ به وقت ایران

۱۹ به وقت اروپای مرکزی

۱۰ به وقت لس آنجلس

این برنامه ها به مدت یک ساعت از ماهواره هانتبرد و تله استارت پخش می شود. تکرار برنامه ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازدهم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس آنجلس خواهد بود. اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید، می توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به طور زنده و همزمان برنامه های تلویزیون دموکراسی شورایی را مشاهده کنید:

www.andishehcom.com

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون اندیشه:

3/4 20000 :Horizontal Symbol Rate 12090:Frequency 25Galaxy :North America
3/4 29900:Symbol Rate 10723 :Frequency ,8Hot Bird :Middle East ,Europe

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی